

## گفتار اول: روح بهار (امام زمان (عج) در آینه دعا)

### بخش اول: شخصیت موعود (عج) (باران فیض)

#### جاء الحق

ملایک آسمان را بگو که ندای جاء الحق (۱) آواز کنند. این وجود مبارک مهدی موعود است که نور بر زمین می‌پاشد و بن ندای شهادتین اوست که در لحظه آمدن بر لبانش جاری شده است. (۲)

السلام علیک، سلام بر تو گاه آمدنت؛ چه آمدنی است آمدن تو ای حجت خدا. سلام بر اولین سجدهات که تولد را به آن شکر گفتی. (۳) سلام بر شمیم کلام تو آنگاه که عدل را در لحظه تولد به جهان بشارت دادی. (۴)

سلام بر تو ای روشنی چشم آفرینش، (۵) ای نور همیشه تابان الهی، (۶) ولادت تو نقطه عطف آفرینش بود و بودن تو مایه حیات خلقت، که خلقت به عشق تو می‌گردد و به نور نگاه تو راه می‌یابد. آسمان به بوی حضور تو است که برپاست. (۷) و زمین به بون وجود تو است که برجاست.

ای همه خوبی‌ها، ای نور دل خوبان، (۸) ای روشنی دیده نیکویان، (۹) این سفره نعمت که گسترده است و از ریز و درشت موجودات بر سر آن به تنعم نشسته‌اند، به افتخار حضور توست. خوش آمدی. میلاد تو زیباترین روز آفرینش است و قیامت صبح‌ترین روز و روشن‌ترین صبح. روز قیام تو روز خداست و روز میلادت نیز ایام‌الله است. خدای‌ترین صبح، پگاهی است که نور تو را دیده و حضور تو را دریافته است. چه کور دلند آنان که حضور تو را در نیابند.

تو در آینه رویش گیاه و بارش باران نهفته‌ای. زمین با همه گستره‌اش تنها یک گام از حضور توست. چشمه‌ها به سر انگشت اشاره‌ی تو می‌جوشند. تو باران رحمتی. دریچه‌ی نزول فیض خدایی و ما هر صبح، خورشید را از آنکه نشان نورانیت توست سلامت می‌گوییم و شب را به سجاده‌ی آرامشی که برای مناجات می‌گسترده پاس می‌داریم.

ای راست‌ترین راه، (۱۰) چه سخت است ندیدنت! چه سخت است نشنیدن نجوای مناجات! چه حرمانی است دوری تو! میلادت را به آمدنت جشن می‌گیریم و در فراق اشک می‌ریزیم. تو را حس می‌کنیم و بر خود می‌بالیم و اما نمی‌بینیم و از دل می‌نالیم.

جان عالمی فدای قدوم منور، خوشا زمینی که خاک پای تو شد! خوشا صبحی که به نسیم تنفس تو معطر گشت!

ای پاک‌ترین، ای از هرچه رحس و پلیدی دور، (۱۱) ای بهشتی‌ترین، آمدنت چنان بهشتی بود که زمینیان را در حیرت و نهاد و خورشید در انتظار طلوعی عالم‌تاب فرو ماند. عجب نیست چنین آمدنی از فرزند فاطمه که خود تحفه‌ای از بهشت، بر زمین بود.

سلام بر تو، سلام بر گاه آمدنت و سلام بر تو گاه قیامت، (۱۲) ای حق موعود و ای دوست داشتنی‌ترین.

#### جویبار رحمت

آری، خداوند روزی که دست خلقت در تو برد ز همه‌ی خوبی‌ها، لبریز کرد تا آینه‌ی همه‌ی صفات نیکویش باشی و آفرینش، همیشه در حسرت شناختت بماند. من کجا به مدح تو می‌رسم (۱۳) که پیمان را سنجیدن دریا نشاید و من به قدر تشنگی از زلال نامت می‌نوشم.

ای از تمام خوبیها لبریز؛ دریای علمی (۱۴) و سلطان وادی حلم، (۱۵) کرم، دست طلب نزد دامن بخشایشت دراز کند که پایه‌ی کرامتی؛ (۱۶) بردباری به تحیر صبر تو بنشیند (۱۷) که منتهای صبری. صدق، نسیم همیشگی کلام توست. و رحمت، جویباری

همیشه جاری در وجودت. (۱۸)

آنچه در تصویر عمل بنشانی حق است (۱۹) و صواب که تو ترجمان قرآنی (۲۰) و قرآن ناطق.

ای موعود الهی، ای سبزترین بهار موعود، بیا و به کلامت به راه نورمان بخوان که آنچه تو بدان بخوانی سعادت است و

رستگاری. (۲۱)

ای آینه آیات الهی، ای تجلی‌گاه صفات خدا، بیا و به راه نورمان بخوان که کلامت نور است و وعده‌ات راست. (۲۲) بیا تا به

تماشای همه خوبیهای آفرینش بنشینیم و چشم به نور کلامت روشن کنیم؛ ای سرچشمه‌ی همه‌ی نکوکاری‌ها؛ (۲۳) کجاست آن نگاه مهربانت تا دل‌ها را شیفته‌ی رستگاری کند.

و کجاست آن آینه محمدی خصلت تا پایه‌های نیکی را بنا کند (۲۴) و عمود خیمه خیر و خوبی شود؟ (۲۵) چشمان دوراندیش (۲۶) تو کجاست تا به نگاهی پرچم افتخار و فجر بر وادی اسلام زند و در همه‌ی سبزه‌زارهای زمین جویبار رحمت جاری کند و آنچه قهر

و بی‌دینی است به نگاه خشمی براندازد؛ کجاست شوکت الهی تو تا هیبت پوشالی ستمکاران براندازی (۲۷) و روح حیات بر

ایمان و اهل ایمان بدمی؛

کجایی ای مهربانترین، رحیم‌ترین، صالح‌ترین و صادق‌ترین، (۲۸) ای ایستاده بر قلعه‌ی حلم، (۲۹) ای فرو رفته در دریای علم، (۳۰)

ای کریم‌ترین و نکوکارترین، (۳۱) در کلام من چه می‌گنجد که تو دریا دریا خوبی را در گوشه‌ای از وجود جاری داری. احسان همان همیشه ماندگار وجود نوست (۳۲) و بخشندگی همراه با حضور تو (۳۳).

ای ریسمان مدد الهی، ای رحمت واسعه‌ی حق، (۳۴) ای ابر رحمت خدایی، از پرده‌ی غیب برون آی و باران مهر بار که عطش‌مان

سخت طولانی شد. (۳۵) بیا و تاریکی را به نور نکویی‌هایت بشکاف. بیا و رشتی‌ها را به زلال خوبی‌هایت بشوی، بیا تا خوبی

معنا یابد و کرم رواج گیرد، صداقت مشتری یابد و احسان در خانه‌ی همه‌ی مستمندان و نیازمندان را بکوبد. بیا تا پا به پای نماز

شبت اشک بریزیم و پشت به پشت قامت سروسازت به نماز با ستیم. بیا تا ایمان و اخلاص را از دست‌های نورانی کلام تو به

ارمغان بگیریم و به نگاه مهربان تو راه راست را بیابیم. بیا ای موعود سراسر خوبی، ای خوبترین و سبزترین.

## جمال چهره‌ی تو

وقتی بهار با سپیدی شکوفه‌هایش از دریچه چشمانم سرک می‌کشد، موج اشکی فرو خفته از درون سینه‌ی تنگم به دیواره‌ی دل می‌کوبد و تو را می‌جوید.

بهار زیباست، لطیف و دوست داشتنی است، اما بی‌تو ای زیباترین، ای لطیف‌ترین، ای بهار جان و ای طراوت بهاران، هیچ زیبایی، دلم را بر نمی‌انگیزد که دل در فراق تو سوخته دارم و نگاه در راه تو خیره؛

ای بهاری‌ترین فصل‌ها، (۳۶) ای سبزترین بهاران، دور از نگاه مهربان تو، دور از عنایت رحیمانه‌ی تو و دور از سرانگشت لطف تو، خزانیم و سرد، خشکیم و عطشناک. فراق تو برف سپید کهولت بر چهره‌مان می‌نشانند. بیا که با تو بهاری شویم، بروییم و بیدار شویم که رویدن تنها به زلال عشق تو معنا می‌یابد و باقی رویدن‌ها، ماندن است و پوسیدن.

بیا ای شاداب‌ترین جوانی، دست کدام خزان پیری است که جرأت آزدن گل وجود تو را داشته باشد، گرچه سال‌ها و قرن‌ها از حضور زلالت بگذرد. (۳۷) چهره‌ی زیبای تو ای نورانی‌ترین، که را مجذوب نساخت و چشم اشتیاق که را به راه منشاند؟ کدام

چشم بود که به نگاه نافذ و گیرای تو (۳۸) لرزید و از اشک فراق خالی ماند؟ کدام زبان است که بتواند از حسن ثنای تو

بگوید؟ (۳۹) و کدام قلم است که تاب چرخش در وادی وصف تو داشته باشد؟ جمال روی ماه تو (۴۰) در کدام کلام می‌گنجد؟ و

جلال خورشیدی (۴۱) تو در کدام وصف می‌آید؟

ماه را بین که چه مبهوت روی تو مانده و خورشید را که چگونه هر صبح به عشق دیدارت سر بر می‌آورد! سیزه‌زار بهشت که رستگاه هرچه زیبایی است به دلبری طاووسی، چون تو دل می‌دهد. (۴۲)

سلام بر تو ای فخر آفرینش، ای نگین خوش نگار خلقت، ای مهدی، چه شیرین است نام تو! (۴۳) فتبارك الله احسن

الخالقین! (۴۴) مبارک باد بر خدا، خلقتی چنین نیکو، گنجاندن تمام خوبی‌ها و زیبایی‌ها در ظرف وجود یک مخلوق، آن هم در

معنای نام و کاملش در تصور که می‌گنجد؟

ای منتظر، کدامین چشم نیالوده به غبار دنیا است که رؤیت تو را انتظار نکشد؟ کدامین زبان بازمانده از بدی‌ها و کژی‌هاست که از

ذکر دمام نام تو بازماند؟ همه‌ی دل‌های آسمانی به انتظار لحظه‌ی دیدنت، تمام عمر، غر در خون شدند. چهره‌ای گندمگون،

نگاهی نافذ، خالی سیاه بر گونه‌ی راست، دندانهایی گشاده، پیشانی بلند و نورانی و قامتی سخت به اعتدال، (۴۵) عصاره‌ی

همه خوبی‌ها، سرچشمه‌ی همه نیکی‌ها، امام دل‌های عاشق،

ای عزیز چشمهایی که به راه تو مانده سالهایی را با اشک می‌گذرانند تا پاکیزه و شفاف بمانند برای دیدار روی تو و دل‌ها

لحظه‌ای دست از دعا نمی‌دارند تا خدا آن طلعت رشیده را به آنها بنمایاند. (۴۶)

ای زیباتر از هاله‌های سپید یاس و نسترن، ای خوشبوتر از همه‌ی شکوفه‌های نرگس، ای لطیف‌تر از نور، بیا تا پیامبر بیاید. بیا و

ما را که از لذت دیدار پیامبران محروم مانده‌ایم به لذت دیدار خود سیرابمان کن. ای شبیه‌ترین به پیامبر خدا، (۴۷) بیا که در خراب

آباد دنیا به امید وصال تو تاب آورده‌ایم و زنده بودنمان به امید دیدن و بودن توست. بیا که خیال روی تو در هر طریق هم‌ره ماست

و جمال چهره‌ی تو حجت موجه ماست. (۴۸)

## مایه‌ی حیات

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

منت خاک درت بر بصری نیست که نیست (۴۹)

ای جویبار جاری در ذره‌ی ذره‌ی وجود، رحمت و فیض الهی از دریچه وجود تو جاری می‌شود. هر ذره از گستره‌ی آفرینش در هر

لحظه از زمان، نیازمند حضور حجت است و حاجتمند فیض وجود تو؛ این زمین اگر برجاست به یمن قدمهای توست (۵۰) و آسمان

اگر برپاست به تبرک نفس‌های توست. (۵۱)

من بر سطر سطر لوح دلم از ولایت تو نگاشته‌ام و جواز ورود به وادی مهر و سعادت را به مهر ولایت تو مهمور کرده‌ام. گوشه

گوشه‌ی وجود من شهادت می‌دهد که تو حجت‌خدایی در عالم خلقت، (۵۲) چشم امید عالمی، (۵۳) دنیا به بقای تو باقی است و

خلق به برکت حضورت روزی می‌خورد. (۵۴)

ای نسیم رحمت حق، ای رحمت واسعه، (۵۵) باران دانه‌های رحمت حق است که از ابر حضور تو می‌بارد، (۵۶) آسمان به یاری

نگاه تو بر زمین فرو نمی‌آید. (۵۷)

استواری کوه‌ها نه از آن کوه‌ها، که به حمایت توست. آب اگر مایه‌ی حیات است، به دم مسیحیایی تو حیات می‌بخشد. آنچه

مایه‌ی حیات است تویی و آب زلال رحمت و مهر تو که از دستهای تو جاری شده است. خدا هم از تو با نام آبی گوارا و حیات

بخش نام می‌برد آنجا که می‌فرماید: «بگو به من خبر دهید اگر آبهای شما در زمین فرو رود چه کسی می‌تواند آبی گوارا برایتان

بیاورد؟» (۵۸)

زیبایی گل بواسطه تو جان گرفته و پاکی شنیم به یمن حضور تو آفریده شده است. دریاها اگر دایم در خروشنند، در شکر حضور

تو، سپاس خدا می‌گویند و خورشید اگر می‌چرخد، نه بر گرد زمین که بر محور عشق تو می‌گردد. خدا خواسته است که عالم، طفیل وجود تو باشد و تو بهانه‌ی بر جاماندن و بودن عالم. خدا خواسته است که آفرینش را به حضور تو وابسته گرداند و تو را نیز در خلقت، دست‌ی در کار تکوین دهد. سپس آفرینش را با تو آغاز کرد و عالم را با تو ابتدا نمود. (۵۹) چنان که ختم خلقت نیز با توست (۶۰) و میان این دو نقطه، بقای خلقت نیز، بواسطه‌ی حضور توست (۶۱) و میان این دامن گسترده‌ی آفرینش من کیم؟ ذره‌ای از غبار که به نسیم خوش عطر وجود تو به هوا خاسته است، دو سه روزی گردش کند و باز بر خاک نشیند. خدایا، مهربانا، رحیما، این گردش دو روزه‌ام را در فضای هستی به هوای عشق او و به گرد محور ولایت او قرار ده، که بی‌ولایت او نه نیاز نیمه شبیم چاره‌ی درد است و نه ذکر همیشه جاری بر زبانم مانع قهر. (۶۲) لطیفاً، به جرحه‌ای از آن جویبار رحمت سیرابم کن، به زلایش کدورت‌های دنیای غم زده‌مان را پاک کن، به خوبیهایش باران خوبی بر ما ببار و به رحمت پرده از آن خورشید عصمت برکش، آمین.

## ساغر ولایت

در تاریکی و ظلمتی که عالم را فرا گرفته است، در طوفان دنیازدگی امروز، تنها تویی که به نور وجودت می‌توانی گوهر حق را بنمایانی. ای موعود بر حق، بیا که حق تویی، تمام حقیقتی، حق همان است که تو بگویی و تو بخوای (۶۳) و باطل همان که تو بدان پشت کنی (۶۴) و آنچه مایه‌ی نجات و رستگاری است ولایت توست و ریسمان محبت تو. (۶۵) به ولایت تو اعمال مَهر قبول می‌خورد، (۶۶) به زلال مهر تو کرده‌ها مان پاک می‌شود، (۶۷) آینه‌ی مهر تو خوبی‌ها مان را دو چندان می‌کند (۶۸) و زنگار بدیها را محو می‌کند (۶۹) که خداوند، وجود تو را از زلال عصمت لبریز نموده است و تو را از عصاره‌ی پاک‌ی از گناه و اشتباه آفریده است. (۷۰) خطا در وادی حضورت مفهوم ندارد و گناه از نزدیک شدن به تو شرمناک است. تو پاک‌ی، پاک‌تر از پاک و لبریز از نور و همین زلالی توست که ما به رضای تو دل بسته‌ایم، ای ولی خدا، به یمن این اطاعت و رضا، شأن و مقام و بلندای منزلتت را باز شناخته‌ایم. (۷۱) آنقدر که خدا محبت تو را جواز بهشت و روی گردانی از تو را مایه‌ی فرو افتادن به دوخ قرار داده است. (۷۲) و من با ذره ذره‌ی وجودم شهادت می‌دهم که دوستی تو، دوستی خداست و اطاعت از تو اطاعت از خداست (۷۳) و دشمنی با تو و روگردانی از تو نیز دشمنی با خدا و روگردانی از خداست. (۷۴) راه راست تویی (۷۵) و باقی همه بیراهه. عدالت آن چیزی است که از دستان تو جاری شود و ایمان نوری است که از قلب تو برتابد. علم با همه‌ی تمامیتش گنجینه‌ای پنهان در درون توست. (۷۶) هر گره‌ی به سرانگشت حکمت تو گشوده شود (۷۷) و هر نعمتی از دریچه‌ی حضور تو جاری شود. باب ایمانی و امین خدای رحمان. (۷۸) رحمت همیشه جاری حق‌ی، (۷۹) درگاه نیاز خلقی. آن که به سوی تو آید نجات یافته است و آن که از تو روی گرداند هلاک گشته است. (۸۰) خوشبخت کسی است که تو را دوست دارد و خوار و شقی آنکه تو را دشمن بدارد. (۸۱) آن که تو را انکار کند به گرداب نومیدی فرو خواهد رفت و آنکه از تو جدا گردد گمراه خواهد شد. (۸۲) تمسک به ریسمان وجودت رستگاری است (۸۳) و پناه به دامن مهرت ورود به وادی امن. (۸۴) اطاعت تو آینه‌ی هدایت است و

پیروی از تو بال و بر صعود به بهشت الهی. (۸۵) آن که تو را نخواهد، خدا را نخواست و آن که تو را انکار کند خدا را انکار کرده است. (۸۶)

تو نور تابان خدایی (۸۷) بر تاریکی خلقت، اسیر در قفس جسم. تو پرچمدار علم و تقوایی (۸۸) در میان این همه بیراهه‌ها و لغزش‌گاه‌ها.

مولای من، ای همه‌ی هستی، نیستی‌ها را بشکن، بیا و عطر بودنت را در فضا بپراکن که این قافله‌ی دنیا سر به ناکجاآباد نهاده است. گمراهی از پی گمراهی، بیا و به نور مهر به راهمان درکش و آتش قهر گمراه‌گران را بسوز. بیا تا تو را انکار نکنند ای دلیل هستی خلقت، ای بهانه‌ی همه‌ی بودن‌ها. بیا تا با دست یازیدن به ریسمان وجودت به فله‌ی رستگاری دست یابیم. بنگر این سینه‌ی ما و این مهر تو، این قلب ما و این ولایت تو، نماز را به وضوی ولایت تو می‌خوانیم و خدا را به حضور تو دمام سپاس می‌گوییم. دلی لبریز از ایمان به تو داریم (۸۹) و چشمی‌گریبان و منتظر در اجابت امر تو (۹۰) و دست به دامان مهرت آویخته، (۹۱) از غیر تو بیزاریم و از محبت تو بی‌قرار، ای نور ازلی، (۹۲) ای رحمت سرمدی، ای مهربان موعود، بیا که گاه آمدن است.

### خورشید پنهان

ابرهایی حکمت ازلی بر خورشید برده کشیدند و خورشید پشت ابر پنهان ماند اما حیات در جریان است چا که خورشید نورافشان است و نور حیات بخشش از پس ابر، به زمین جان می‌بخشد و همه‌ی دل‌های سبز را به رویش می‌خواند.

بهار که هر سال با رویشی به عمق خلقت روی می‌نماید گرمی از تابش خورشید می‌گیرد و باران که زندگی را میان خلق قسمت می‌کند به یاری گرمای خورشید جاری می‌شود. حضور خورشید از روشنی روز آشکار است. خورشید هست، اگرچه در پس پرده ابر و ما لبریزیم از انتظار رؤیت خورشید. لبریزیم از جستجوی او، او میان ماست. او روشنترین آیه‌ی حضور خدا، پاک‌ترین نمونه‌ی آفرینش، زلال‌ترین حضور روشن، در میان ماست و چشم‌های ما ناتوان از دیدن اوست، گویی غیبت پرده‌ای است که بر چشم‌های ما کشیده‌اند و هر از گاهی پرده از دیدگان آسمانیان و ملکوتیان بر می‌دارند تا خورشید ببینند، زهی شکوه! خوشا سعادت آن آسمانیان که تو را دیده‌اند!

ای موعود، ای نور سینه‌ی مؤمنان، حضورت را به روشنی حضور خورشید پشت ابر در می‌یابیم و بر تیرگی دل خویش می‌نالیم و اسارت‌مان در بند جسم خاکی را اندوه می‌خوریم. خوشا حضور تو یابن حبیب الله! و خوشا زمینی که قدمگاه توست! کاش می‌دانستم که کجا را برای ماندن برگزیده‌ای (۹۳) و قدم سعادت بر کدام خاک می‌نهی؟

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟ (۹۴) ما همیشه در حسرت دیدار پیامبر سوخته‌ایم و شکایت به سوی حق برده‌ایم، (۹۵) همیشه در حسرت بودن و نشستن در حضور مولایمان، امامی از تبار نور، سوخته‌ایم و در عطش شنیدن صدای ملکوتی‌اش تشنه مانده‌ایم اما آتش این حسرت را به زلال زیارت او امیدوار و این عطش سوزان را به خیال دیدار او سیراب کرده‌ایم. تویی که شاید از دریچه‌ی چشم ما گذر کرده باشی، بی‌آنکه بشناسیمات و به پایت درافتیم. چه سخت است، همه خلق را دیدن و تو را ندیدن، (۹۶) چه سخت است صدای همه را شنیدن و از تو صدایی نشنیدن، (۹۷) چه سخت است فراق تو، به جانم سوگند که دوری تو از ما نه به معنای جدایی و جدانیت از ما نه به معنای دوری است. (۹۸) با مایمی و در میان ما و ما در سوز فراق تو. قسم به خدای آسمان و زمین که تو بر حقی (۹۹) و وجودت، آمدنت و ظهورت بر حق است. مگذار که آتش حسرت دیدار تو بیش از این قلبم را بسوزاند. مگذار چشم بیش از این در راه بماند، روی بنما، روی بنما و وجودم از یاد ببر و با جرعه‌ای از جام وصال، عمری مستی حضورت را به من بچشان.

آیا خواهد آمد روزی که به دیدار تو جان تازه ببایم و ل از نور معرفت لبریز سازیم، آیا امروز به فردایی که سیمای تو را به چشم بنگریم خواهد رسید؟ (۱۰۰) آیا آن روز که به جویبار رحمت درآیم و از چشمه‌ی زلال تو سیراب شویم خواهد آمد (۱۰۱)؟  
یابن احمد آیا به سوی دیدارتان راهی هست؟ (۱۰۲) برای آنان که دل را به امید دیدارت زنده می‌دارند و به خیال روی تو زنده می‌مانند؟

صحن و سرای دیده بشستم ولی چه سود؟

کاین گوشه نیست در خور خیل خیال تو (۱۰۳)

## بخش دوم: در دوران غیبت (در آتش هجران)

### تشنگان وصال

سینه روی و لبریز از خجلت و ندامت با یک سینه پر از امید و یک قلب سرشار از توکل، به زیارت تو می‌آیم. تشنه‌ی جرعه‌ای از زلال جام جان افزای شفاعت تو ام و چشم امید بر نگاه مهربان تو دوخته‌ام. به شفاعت تو تکیه کرده‌ام و به دوستی تو امید بسته‌ام. (۱۰۴) دل پر گناه و خطاکار من اگرچه لایق زلال دوستی تو نیست و چشم تار دنیا زده‌ام گرچه توان تاب آوردن پرتو روی پر نور تو را ندارد، اما تو از کرم سرشاری (۱۰۵) و احسان عادت همیشگی توست (۱۰۶)، پس به دوستی خود مرا بخواه، مهر مهر بر من زن، به نگاهی پاک و زلال کن، برای پرواز در آسمان معرفتت بال سیمرغی‌ام بخش.

ای امام من، ای مولای من، این ندای من شکسته دل است که تو را امام خود می‌دانم و چشم به سر انگشت هدایت تو دوخته‌ام، (۱۰۷) اینک تو را دوست و رهنمای خود می‌خوانم (۱۰۸) و جای تو را در دلم به هیچ غیری نمی‌دهم (۱۰۹) و غیر تو را به دوستی نمی‌گیرم (۱۱۰) و جز تو، دل به کس نمی‌بندم. چشم از غیر تو بر می‌دارم و یکسره محو مهر تو می‌گردم، از عمق وجودم شهادت می‌دهم که تویی آن حق ثابت پاک، تویی حقیقی‌ترین موعود، تویی آن موعود بر حق، بیا، بیا و دلم را دریاب که به دوستی تو گرفتار آمده و به انتظار تو می‌تپد.

به دوستی‌ات مرا بخواه، در سلك آن که به دامن مهر تو آویختند (۱۱۱) و آرامش را در سایه سار وجود تو یافتند. (۱۱۲) آنان که در پی ادای حق تو، گام زدند و از خدا یاری طلبیدند. (۱۱۳) به راحت نشستند و در راه اطاعت تو جهد کردند. (۱۱۴) از آرام و رفاه و آسایش دنیایی دل‌کنند و به یاری تو برخاستند. پاک و زلال و خداگونه از دنیا و دامهایش با بیرون کشیدند. از آنچه تو نپسندی دوری گزیدند و رضایت تو را طلبیدند، (۱۱۵) آنان که از مهربانی و رأفت تو و ز رحمت و مهرت و از خیر و برکت وجودت سیراب شدند (۱۱۶) و جام مهر ازلی نوشیدند و فوز ابدی دریافتند. (۱۱۷)  
ای سرچشمه‌ی هدایت، ای روشنای دیده، مرا بخواه که ذره‌ای ناتوان و بی‌مقدارم و بی‌نسیم عیسوی وجودت سرگردان و گم کرده راهم.

مولای من، مرا بخواه که سینه‌ام دریای حسرت است و چشمم سرای امید. به راه تو اشک می‌ریزم اما عطش سینه فرو نمی‌نشانم مگر به زلال مهر تو و از دست مهربانی تو. مرا بخواه که دوستی تو رستگاری ابدی است. مرا بخواه که دوستی تو، جواز حضور در وادی مهر خداست، برگ سبز حضور در بهاری‌ترین سرزمین است، مهر عبور از صراط است و جواز ورود به بهشت موعود. دوستی تو همه چیز است و بی‌تو همه هیچ.

ای مهربان پنهان، ای غایب موعود، مرا بخواه که تو سرچشمه‌ی حیاتی و بی‌تو همه عطش و سوز. و من هر سحرگاه لبریز از مهر تو، تشنه‌ی وصال تو، امیدوار به دوستی تو، خدا را می‌خوانم که مرا در طاعت تو یاری کند (۱۱۸) و به پیرویت ثابتم

بخشد(۱۱۹) و به نعمت متابعت تو بر من منت نهد.(۱۲۰) از سستی و کسالت و آرام‌طلبی به دورم دارد(۱۲۱) و در صف آنانم شمرد که تو را در نصرت دین یاری کردند(۱۲۲) و از جام سعادت ابدی نوشیدند.(۱۲۳) درود خدا بر تو که بهترینی ای مولای من، امام مهر، مقتدای آب‌های زلال.

## سد آهنین

شمیم عطر حضور امام که عالم را فرا گیرد، نسیم بوی او که بر ذره ذره خلقت، روح حیات بدمد، طنین دلنشین کلامش که در رگهای آفرینش جاری شود، پروانگانی سرمست وصال را می‌بینی که از جای جای زمان و مکان بر گرد شمع وجودش گردآیند و پرشورترین غزل عشق را بسرایند. مردانی آهنین اما به لطافت گل، از آن دست شگفتی‌ها که ما، در خلقت، کم ندیده‌ایم. می‌شود پولادین بود و سراسر مهر؛ می‌شود از کوه استوارتر بود و از برگ گل نرمتر؛ می‌شود از جنس طوفان بود و از تبار یاس و یاران او چنین اند. امام صادق(ع) آنان را چنین توصیف می‌کند: «مردانی پولاد دل که همه‌ی وجودشان، مملو از یاد خداست. سخت‌تر از صخره که چون به کوه روی آرند، آنرا از جا برکنند. روی به هر شهری نهند پرچم فتح بر آن زنند، عقابانی تیزچنگال که بر مرکب سوارند، شیرمردانی پیروز و عقابانی تیزچنگ، دست بر زین اسب امام کشند و تبرک جویند. او را در میان گیرند و جان را سپر وجودش سازند و به اشاره‌ای جان و سربازند.

چون شب فرا رسد زمزمه‌ی قرآن و مناجات سردهند و چون سپیده سرزند، سوار بر مرکبند. زاهدان شب و شیران روز، گوش به فرمان امام سپرده و دل برنور در سینه آویخته‌اند، پولاددلانی که تنها از خدا بهراسند و فریاد «لااله الاالله» و «الله اکبر» شان رساست.

هماره در آرزوی شهادت به سر می‌برند و ندای «یا لثارات الحسین»، «بیاید به طلب خون حسین» بر لب دارند. تاب مقاومت از همه بگیرند، خداجویان سبکبال به سوی حق رو کنند و خدا به دست آنان امام را یاری کند.(۱۲۴) یاران موعود، شاهدان ملکوتند، شهیدان رحمت، سرمست از وصال امام خویش، سبکبال و با مهر افتخاری در سینه و افتخارشان همین بس که خدا آنان را خواسته است و دوست داشته است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ»(۱۲۵) بدرستی که خدا دوست می‌دارد کسانی را که در راه او جهاد کنند، گویی که بنیانشان از آهن است. این را خداوند در مقام آنان گفته است که به یاری امام حق می‌شتابند، از حجت خدا دفاع می‌کنند. در انجام آنچه او بخواهد می‌شتابند و اوامرش را گردن می‌نهند. جز حمایت از او نمی‌طلبند و در انجام آنچه اراده کند سبقت می‌گیرند و در پایان سرمست از شمیم حضورش، از جام شهادت سیراب شده بال به سوی آسمان می‌کشایند. زهی سعادت! خوشا چنین سرمستی!

حزب او پیروز است و یاران او رستگار(۱۲۶) و آن که به دشمنی برخیزد، غرق در گرداب زیان و هلاک.(۱۲۷) امام موعود بهاری است و یارانش مست از نسیم بهار در رویشی تا اوج عرش خدا.

ای سبزترین بهار، ای نسیم حیات بخش، ای موعود سرمدی، مرا از یاران خود بخواه، چنانم کن که ردای عشق تو بر قامت کشیده شود. ای آیه‌ی رحمت خدا، دل من هر لحظه در انتظار تو می‌تپد و سینه‌ام صندوقچه‌ی عهدی، ابدی است که هر صبح با تو عهدی تازه می‌بندم،(۱۲۸) همه به این امید که مرا بپذیری، کثرت یارانت روزافزون باد،(۱۲۹) ای زلالترین بهار هستی.

مَثَلِ وابستگی جهان خلقت به حجت خدا، مَثَلِ وابستگی انسان به هواست. قوام وجود انسان به هواست. جایی که هوا نباشد انسان توان بودن ندارد. امام هم اگر نباشد جهان خلقت تاب ماندن ندارد. امام حجت خدا در دنیا و ولی خدا بر مردم است و در نظام خلقت ولایت تکوینی و تشریحی دارد.

این‌ها را باید بدانی تا بدانی که در انتظار که هستی، در انتظار او که آسمان به یاری او ایستاده است (۱۲۰) و زمین به یمن وجود او گیاه می‌رویانند. او که دلیل بودن همه‌ی هستی و بهانه آفرینش است. او که از عصاره‌ی عصمت آفریده شده، از آلودگی خطا در امان است و از کدورت گناه پاک (۱۲۱) و ولایت او یعنی اطاعت محض از او، یعنی آن که او را در امور زندگی چه فردی و چه اجتماعی از خودت دخیل‌تر بدانی و اطاعت از او را اطاعت از خدا بدانی. این همان ولایتی است که خدا به آن امر نموده است. معنای همان «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۱۲۳) است. یعنی که چون قطره‌ای در جویبار زلال ولایت جاری شوی و دل به مسیر هدایت او بسپاری. (۱۲۴) در هر صراطی که راه می‌نماید با تمام وجود، قدم نهی و باور کنی که تنها او صراط مستقیم است (۱۲۵) و بس، مهرش را در ذره ذره وجودت به ودیعه بگذار تا روزی که این مهر، جواز ورود تو به وادی سعادت شود.

باید یقین داشته باشی که دوستی او یعنی دوستی خدا (۱۲۶) و مهر او یعنی مهر خدا (۱۲۷) و دشمنی و مخالفت با او یعنی دشمنی و مخالفت با خدا. (۱۲۸) آن وقت می‌بینی که در غیبت او چه سرگردان و حیران مانده‌ای، می‌دانی که او هست، اگر نبود حجت خدا بر روی زمین، زمین اهلیش را در خود فرو می‌برد (۱۲۹) و آسمان درهم می‌پیچید. می‌دانی که او هست، اما در پس پرده‌ی غیبت؛ تو را می‌بیند و راهت می‌نماید اما از پشت حجاب غیبت؛ مثل خورشیدی پشت ابر، می‌دانی که هست و می‌دانی که به نورش دنیا را روشن می‌کند.

و چقدر دلت می‌خواهد که این ابر کنار برود و خورشید را با همه‌ی وجودت حس کنی. چقدر دلت می‌خواهد که بیاید و دیدگان تو به دیدار جمالش روشن شود. بیاید و بر کوجه‌ها مان قدم نهد و قدمگاهش را بیوسی و بر چشم نهی و آن را توتیای چشم سازی. کاش که بیاید و بهاری الهی را در دل‌های تک تک‌مان بیا کند و ما چشم دوخته در آینه‌ی معرفتش و شناسای قدر والایش، سر به اطاعت محض نهیم و جان و سر به رهش فدا کنیم. خوشا روزی که بیاید آن سراسر مهر، آن لطف ازلی، آن محبت جاری، آن حقیقی‌ترین بهار؛

چقدر فیض خدا در این گوشه‌ی خلقت جاریست که خدا امام را طرف وجود معنوی انسان‌ها قرار داد و چقدر حکمت او لایتناهی است، آنگاه که امام را در پرده‌ی غیبت کشید و چقدر لطف و مهر می‌بارد که حتی در غیبت هم، ما را تنها نگذاشت و زنجیره‌ی ولایت را همواره متصل نگاه داشت تا در دوران تاریک غیبت و در هجران بهار، راه را گم نکنیم و س ز بودن را از یاد ببریم و آینه‌ی اطاعت محض را که خصلت دائمی انسان است در برابر شیطان منهیم، با او باشیم و به راه او قدم زنیم، سبز و بهاری بمانیم، معنای گل‌های خوبی را در یادها نگه داریم و آماده شویم که آمدن بهار سخت نزدیک است. ان شاء الله.

## در وادی عشق

اگر دل به عشق‌های ناب دهی، خوش دمی خواهد بود. عشق به مولا، عشق به محور خلقت، در دانه‌ی آفرینش و عشق به پاکترین و زلال‌ترین منجی موعود تا کسی دل به عشق او نسپرد، لذت بهاری بودن را نمی‌چشد و به کمترین لحظه‌ای، عاشق بهار شدن کافیهست تا یک عمر چشم گریانت به راه بماند و دلت در انتظار آمدنش بتپد.

عشق به مولا یعنی در راه او خودی نبینی، یعنی رضایت او را بر رضای خود ترجیح دهی، یعنی در هر قدمی و هر نفسی چشم به امر مولا و دل به رضای او بسپاری و در دوستی و ولایت او خالص باشی؛ (۱۴۰) و قلبت را از ایمان به ولایت الهیهی او لبریز کنی؛ (۱۴۱) عشق به مولا یعنی آنکه فرمانبردار او باشی؛ (۱۴۲) به فضیلتش و به حقیقت معرفت پیدا کنی؛ (۱۴۳) با دوست او دوست (۱۴۴) و با دشمن او دشمن باشی؛ (۱۴۵) عشق به مولا یعنی آنکه همه جا یا جای پای امام بگذاری زیرا مولا تو می‌خواهد که توشه‌ات یک سبد گل طاعت باشد بی‌هیچ زنگار معصیت (۱۴۶) سینه‌ات دریای صداقت باشد، بدی‌ها را بشناسی و از آن‌ها دوری کنی. (۱۴۷) بر زبانت جز درستی و حکمت جاری نشود و قلبت از علم و معرفت لبریز باشد، (۱۴۸) درونت از حرام و شبه حرام تهی باشد و دستهایت از ظلم و بدکاری پاک. (۱۴۹)

چشم‌ت بر سیه‌کاری و خیانت گشوده نگردد و لهویات و غیبت‌ها گوشه‌ایت را پر نکند. (۱۵۰)

مولا تو می‌خواهد که آسمانی باشی و اهل نور؛ سینه‌ات جایگاه خداجویی و وجودت سرشار از طهارت و پاکی باشد. مولا تو می‌خواهد که نامه‌ی عملت بر از بوی یاس و نرگس باشد و سرفصل‌نامه‌ی عملت را حبّ مولا علی (ع) زینت بخشد. (۱۵۱)

مولا تو می‌خواهد که از تو بوی بهشت بشنود و تو باید که در عشق او بهشتی باشی و سرشار از بوی فردوس.

مولا من، مقتدای من، ای بهشتی‌ترین نگار، ای نور مستدام، سلام بر تو، سلامی همراه با ولایتی خالصانه، (۱۵۲) به جانم قسم که تو همان آرزوی قلبی و محبوب دل هر زن و مرد با ایمانی. (۱۵۳) ای مطلوبترین بهار موعود، چشم امید به ولایت تو و به عشق تو دوخته‌ام تا به زلال ولایت زنگار گناه از وجودم دوده شود و بر خطاکاریم پرده غفران فرو افتد. (۱۵۴)

مولا من، مرا به دوستی خود بخواه و این کمترین را به آرزوی قلبی‌اش برسان، (۱۵۵) از خدا بخشودگی خطاکاریم را بخواه که من به ریسمان مهر تو آویخته‌ام و به ولایت تو چنگ زده‌ام (۱۵۶) ای همه امید من، عشق به تو عشق به خداست و دوستی با تو مهرورزی با خداست. (۱۵۷) رستگاری و سعادت انتهای جاده‌ی ولایت توست (۱۵۸) و جز این راه به وادی خشم خدا منتهی است. (۱۵۹)

آقای من، دل به مهر تو بسته‌ام و از عشق تو لبریز شده‌ام. ای بهار موعود عالم، بدر آی. ای خورشید هدایت، بتاب، ای بهشت برین، هوا را از عطر حضورت آکنده ساز.

### تصویر عالم در آینه‌ی بهار

یتیم‌تر از یتیم کسی است که از امامش، از مقتدایش و از ولیّش دورمانده باشد. راه به سوی امامش نبرد و دست از دامن او کوتاه دارد. اینک ما مانده‌ایم و غبار غربت امام. ما مانده‌ایم و درد یتیمی و امت اسلام مانده است و اندوه هجران امام. چه بلند است مقام آن دست که به نوازش بر سر ایتم آل محمد بلند شود و مرهم درد یتیمی‌شان باشد. به نسیم هدایت و تعلیم علم، غبار غربت و جهل از چهره‌شان بشوید و خانه‌ی تاریکشان را به چراغ دانایی و رشد روشن کند و در فرجام کار وعده‌ی پیامبر را محقق ببیند که چنین کسی با ماست در رفیق اعلی. (۱۶۰)

چه نورانی است آن چشم که به مهر، بر امت یتیم مانده‌ی محمد نگران باشد و به قدر وسعت علمش نور دانایی بر گستره‌ی امت محمدی بپاشد و به قدر توانش در ارشاد و هدایت بندگان خدا جهد کند و از پس آن روز که ندای حساب بلند شود، خلعت کرامت ببوشد (۱۶۱) و به ندای محبت خوانده شود. برتری آنکه، یتیم آل محمد را کفالت کند و از جهل رهایش سازد و راه تارک و شبه‌ناکش را روشن و آشکار سازد، بر آنکه یتیمی را آب و غذا دهد، چون برتری خورشید بر ستاره‌ی سهی است. (۱۶۲)

علمای عصر غیبت که کوله‌بار علم اهل بیت بر دوش دارند و زلال نور دانایی در سینه، دستهای نوازش و مهرند بر سر ایتم آل محمد؛ آنگاه که خورشید پشت ابر می‌ماند، آنگاه که دست گل‌های باغ از سرشاخه‌های گل نرگس کوتاه می‌ماند، آنگاه که باران

رحمت ازلی حق در پس پرده‌ی حجاب می‌بارد.

وقتی چراغ در غربت غیبت می‌ماند و گنجینه‌ی علم و دانش مُهر غیبت می‌خورد، چشمهای نگرانی در بوستان اَمّت محمّد، در انتظار هدایت و رهنموی خیره می‌مانند. چه مهربان است آن دل که بخاطر خدا کوله‌بار علم بگشاید و هر گل را، ذره‌ای از شهد دانایی ببخشد و پای هر شاخه‌ای زلال هدایت جاری کند، شب و روز را به نگرهبانی بوستان آل محمّد چشم فرو نگذارد و بخاطر خدا راه بر کوردلی‌ها و تاریک‌نگری‌ها ببندد و دل امام چقدر از او خرسند است که شیعیان امام را شادمان کرده است. خوشا سعادت آن کس که دل مهربان او را به دست آورد. چقدر امام، عالمان عامل را دوست می‌دارد، عالمانی که خود را وقف خدا کرده‌اند و وقف ایتم آل محمّد؛ عالمانی که از دنیا بریده‌اند (۱۶۳) و به مهر او پیوسته؛ عالمانی که علم را نردبان ملکوت دیده‌اند نه پلکان قصرهای دنیایی؛ عالمانی که سرشارند از ثمرات بوستان علم؛ سرشارند از عمل صالح؛ از عبادت، از اخلاص، از تواضع و تقوی (۱۶۴) و چشم دوخته‌اند به فرمان امام زمانشان که فرمود: «خودت را برای مردم ارزان کن و در دسترس همه قرار بده. محل جلوس خود را در ورودی خانه انتخاب کن تا مردم سریع و آسان با تو ارتباط داشته باشند. حاجتهای مردم را برآور که ما یاریت می‌کنیم به راستی که علم ما بر اوضاع شما احاطه دارد و هیچ چیز از احوال شما بر ما پوشیده نیست و حق با ما و در دست ماست.» (۱۶۵)

علمای عصر غیبت دریچه‌های معرفتند؛ چراغ راهنمای راه راست؛ معتمدین اَمّت؛ و چه حساس است این مقام! چه ظرافتی دارد! دریچه‌ی معرفت چقدر باید شفاف باشد و زلال تا معرفت را چنانکه هست بنمایاند، چراغ راهنمای صراط مستقیم چقدر باید دقیق و درست عمل کند آنقدر که اَمّت را به سر منزل رضایت محبوب برساند. آنقدر که تا انتهای وجود، خرسندی امام را جاری کند. خدایا، علمای ما را که در عصر غیبت، در دوران یتیمی ما، در دوران نهران بودن خورشید، روشنائی دیده‌ی ما هستند از آفات مصون دار و دعای امامشان را در حقیقت مستجاب بدار که فرمود: «خداوند، به لطف خود علما و دانشمندان ما را عمل صالح و نیکو و زهد و بی‌رغبتی از دنیا عطا کن.» (۱۶۶)

آمین یا رب العالمین.

## ما و کلام نور

در گوشه‌ای از این گستره‌ی خاکی، سحرگاهان دستهایی به آسمان بلند می‌شود و خدا را می‌خواند. دستهایی بارانی از جنس نور و از تبار یاس، به رنگ گل نرگس و بوی گل محمّدی و فیض خدا از میان آن دستهای آسمانی، آبشاری می‌شود و وجود را فرا می‌گیرد، همهی ذرات وجود را، همهی آن وجود را که به تیرگی مادیات آمیخته است و گاه دلبنسته شده است و رحمت خدا تا شب از سرانگشت آن دستهای آسمانی فرو می‌چکد و دوباره سحرگاهی دیگر و دعایی دیگر.

این کدامین غایب است که هر لحظه‌اش هزار بار از تمام بودن ما آشکارتر است. این چه خورشید پنهانی است که انوارش عمق تاریکی‌ها را نور می‌بخشد. رحمت لبریز از وجود امام ما از پس پرده‌ی غیبت هر آن، همه جا را فرا می‌گیرد. نکوکار و بدکار به یمن رحمت او برچایند و بر سفره‌ی حقیقت او روزی می‌خورند چه رسد به ما که بر خوان کرمش نشستیم و دل به مهرش بستیم و او که از رحمت سرشته شده و با مهر آفریده شده، دست به آسمان دعایمان می‌گوید: «خدایا بیماران اسلام را سلامت و آسایش عنایت فرما، بر درگذشتگان اسلام رحمت و مهر جاری کن پیران ما را وقار و منانت بخش و جوانانمان را توبه و انابت؛ زنانمان را حیا و عفت بخش، ثروتمندان ما را تواضع و گشاده دستي ده و فقیران ما را صبر و قناعت؛ به سپاهیان ما فتح و پیروزی عنایت کن و به اسیرانمان آزادی و آسودگی. به امرا و فرماندارانمان عدالت و مهربانی عطا کن و به زبردستان ما انصاف و نکورفتاری.» (۱۶۷)

و آنگاه است که ملايك دسته دسته خوشه‌هاي اجابت از گل بوته‌ي دعایش مي‌چینند.

سینه‌اش لبریز از خوبی‌هاست و به وسعت همه وجود و او نکویی و سعادت را برای همه می‌خواهد. باز هم نسیم دعا از لبانش ترنم می‌کند: «خدایا توفیق اطاعت از تو و دوری از گناهان ده، نیت‌ها را صادق دار و حرمتها را به ما بشناسان به هدایت رهنمونمان باش و در راهش پایدارمان دار. زبانمان را به سخن درست و حکیمانه گویدار و قلبمان را از علم و معرفت لبریز کن، شکم‌ها را از حرام و شبه حرام پاک دار، دست‌ها را از ظلم و بدکاری باز دار، چشم‌ها را از زشت‌کاری و خیانت بر بند و گوشه‌ها را از بیهودگی و غیبت بسته دار.» (۱۶۸)

آری دعای او بارانی می‌شود و می‌بارد و از هر قطره‌ای خیری می‌روید. دریغ اگر قطره قطره بارانش را فرو گذاریم و به زیر چتر تجاهل برویم؛ دریغ اگر از نسیم دعایش به گوشه‌ی عافیت‌طلبی پناه بریم و حیات جاودانه را از دست بدهیم. غیبت است تا اگر نه همیشه دست کم گاهی دل به باران صبح‌گاهی دعایش دهیم و خود را در آینه‌ی دعایش بسنجیم. به نیت‌مان بنگریم که تا چه حد به راه است، به حرمت‌ها که تا کجا می‌شناسیمشان، به شکم‌ها که مباد از لقمه‌ی پر شود که چشم گرسنه‌ای به آن دوخته شده باشد. به دست‌ها که مباد به سوی مالی دراز شود که بی‌رنج به کیسه‌ی دارایی‌مان فرو افتاده باشد. به چشم‌ها که مباد به سمت سرانگشت شیطان خیره شود و به گوشه‌ها که مباد از تیرگی لهویات پر شود. ما که دل به مهر امامان بسته‌ایم و چشم به راهش منتظر داریم، ما که دلش را راضی و خرسند می‌خواهیم، مباد که غبار اندوه بر دلش بنشانیم. او چنانمان می‌خواهد که دعايمان می‌گوید. پاک و پاکیزه به دور از هر شبهه‌ای، سرشار از خوبیها، آسمانی و نورانی و نه تیره و غرق در مادیات و آسودگی‌ها پیرانمان را متین می‌خواهد و جوانانمان را توبه‌گذار و زانمان را حیامند و عقیف.

پس بیا از وقار و منانت، از توبه و انابت، از حیامندی و عفت لبریز شویم و گشاده‌دستی و تواضع و صبر و قناعت را زینت عملمان گردانیم. بیا چنان باشیم که او می‌خواهد که خواست او باران رحمت است. ریسمان سعادت است. بیا از رضایت لبریز کنیم و از جام فوز و رستگاری بنوشیم. بگذار در آینه‌ی دلمان سلمٌ لِمَنْ سَأَلَکُمْ (۱۶۹) را بخواند و در قاب عملمان مطیع لکم (۱۷۰) را بنگرد. بگذار از بنجره‌ی چشمانمان منتظرٌ لَأمرکُمْ (۱۷۱) را دریابد تا شاید بیاید.

## شام‌ترین روزهای هستی

مولای من، ای سبزه‌ترین بهار هستی، ای پاک‌ترین خوبی‌ها، ای زلال‌ترین نکویی‌ها، بیا، بیا که دل آسمانیان سخت تنگ آمدن توست. بیا که آسمانیان غریب مانده‌اند و زمین، گرد زمینی بودن بر دل‌ها نشانده است. بیا که بی‌وزش نسیم هدایت تو، غبار غربت آسمانی بودن و خاک دل‌بستگی به خاک بر چهره‌ها نشسته است. بیا که بی‌تو زمین تنگ است و آسمان دلتنگ. (۱۷۲) بیا تا با ریسمان تو به خدا بیوندیم. (۱۷۳)

بیا ای آسمانی‌ترین، ای پاک‌ترین، امروز دیگر آنقدر تاریک است که جز خورشید نور تو به چراغی روشن نمی‌شود. بگذار شام تاری که چشم‌ها را می‌آزارد به صبح دنواز طلوعت پایان گیرد. بگذار صدای ملکوتی قرآن در پیچد و لهویات را خاموش کند. بگذار زینت دنیا از بها بیافتد. بیا که دین آدم‌ها زیردست و پای دنیا له شده است (۱۷۴)؛ زهد و بی‌میلی به دنیا شعاری جذاب است و رغبت به آخرت نیز و هردو در عمل فراموش شده‌اند؛ چهره‌ها به سوی اغنیا خندان است و رو به فقرا گرفته و عبوس (۱۷۵)؛ دنیا چنان در دل‌ها جا خوش کرده که گویی چنین باید باشد. دوستی‌ها،هربانی‌ها، روشن‌نگری‌ها فراموش شده‌اند. بیتیمان در انتظار دست نوازشی می‌مانند و مساکین چشم به راه طعامی و بی‌خیالی پرده‌ی شبانه‌ی خود را بر دل‌های خواب‌زده کشیده است. بیا که بی‌تو زمین چنان تنگ است که نفس هم در بند سینه اندوهناک می‌ماند.

مولای من، ای کشتی نجات موعود، بیا که طوفان غفلت دل‌هامان را سخت می‌لرزاند. آه از غفلت، وای از خواب‌زدگی که چه درد رایجی شده امروز؛ سر بر بالش رفاه می‌گذاریم و آرزو می‌کنیم که همه خوابی خوش ببیند و بر این آرزوی کریمانه بر خود می‌بالیم، غافل از آنکه در فاصله‌ای نه چندان دور، کودکی بی‌پناه ناله می‌کند. بر سفره‌های الوان غذا می‌نشینیم و خدا را شکر می‌گوییم بر فزونی نعمتش، غافل از آنکه شکر سفره‌ی الوان، اطعام مساکین است. امان ز لحظه‌ی غفلت که شاهدیم هستی. دم به دم آبه‌های عبرت از پیش نگاهمان می‌گذرند و ندای «أَيْنَ تَذْهَبُونَ (۱۷۶)» شان بلند است و ما باز هم غافلیم. کونسیمی ز نایت که کند بیدارم (۱۷۷). تو از خدا می‌خواهی که خوراک‌مان را از حرام و شبه حرام پاک کند و ما به رنگارنگی غذا می‌اندیشیم. تو از خدا می‌خواهی که چشممان را از حرام باز دارد و گوشمان را از لغو نگه دارد و ما به رفاه و آزادی و به دنیا می‌اندیشیم. ای پاک‌ترین، بیا، بیا که امروز آنقدر تاریک است که جز با نور حضور تو با نوری روشن نمی‌شود. ای بزرگوارترین، بیا که با ریسمان تو به خدا پیوندیم (۱۷۸). بیا که با ولایت تو به سعادت رسیم (۱۷۹) با یاری تو رستگار شویم (۱۸۰) و به پیروی تو بهشت را دربابیم (۱۸۱) بار ای باران پاک‌ها، تا تیرگی همه‌ی غفلت‌ها و معصیت‌ها از دامن‌مان شسته شود. این زمین تنگ و تیره به نور تو روشن خواهد شد (۱۸۲). به نگاه رحیمانه‌ی تو دلمان شفا خواهد گرفت و خوبی از میان دست‌های الهی تو جاری خواهد شد. بیا ای مهربان موعود، پدر و مادرم و تمام هستیم به فدای تو باد. (۱۸۳)

## تکاپوی انتظار

بهار که نزدیک می‌شود، خسته از سرمای سنگین زمستان، در انتظار یک نسیم بهار، بدنال یک جوانه‌ی کوچک بر شاخه‌ی درخت که یک نوبهار باشد، همه شاخه‌ها را جستجو می‌کنیم، غبار یک زمستان طولانی را از چهره‌ی خانه می‌زداییم، شیشه‌ها را از کدورت خاک پاک می‌کنیم، باغچه را از بذر گل‌های ناب پر می‌کنیم، گوشه گوشه‌ی خانه را به زلال انتظاری شیرین می‌شویم و در د شمیم عطر دلکش بهار را دوره می‌کنیم و سلامی نو و تازه را بارها در ترنم ذهنمان مرور می‌کنیم تا گاه آمدن بهار، مهیا باشیم.

بهار می‌آید، بهار سبز حقیقت، بهار پاک‌ترین دل‌های آسمانی، بهاری‌ترین بهار تاریخ، به خدای آسمان و زمین قسم که حقیقت دارد (۱۸۴) بهار می‌آید و خدا زمین مرده را باز زنده می‌کند (۱۸۵). شاید فردا و شاید فردایی دیگر، آنچه حق است وعده‌ی خداست که بهار می‌آید (۱۸۶).

آری نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد (۱۸۷)

و شاید امروز هم برای خانه‌تکانی دیر باشد، باید خانه‌ی دلمان را از غبار غفلت پاک کنیم، بر پنجره‌های چشم‌هامان حریر عفاف بیفکنیم، خانه‌ی دل را به نور ایمان و معرفت آذین ببندیم، خدا خواسته که از بعین لبریز شویم (۱۸۸)، از عشق بهار سرشار باشیم (۱۸۹).

باید بر کدورت‌های گناه، زلال توبه بپاشیم، شاخه‌های شکسته نمازهامان را به نمازی آسمانی و نو پیوند دهیم. خیالمان را از صندوقچه تجملات خاکی دنیا بیرون کشیم. علف‌های هرز دروغ و غیبت و بخل و حسد را از باغچه‌ی دل به در آریم و جای آن معرفت و ایثار و صدق و وفا بکاریم، سردر خانه‌مان را به نام مبارک مهدی آل محمد متبرک کنیم و سوگند بخوریم که تا آمدن بهار به ولایت بهار مؤمن بمانیم (۱۹۰). دوستدارش باشیم (۱۹۱)، تسلیم امر او باشیم و دشمن هرکه با بهار دشمن است (۱۹۲).

شاید امروز هم دیر باشد که فقط همین‌ها کافی نیست. باید خانه‌تکانی دل را تا همه‌جای زمین بگسترانیم، باید بذر خوبی‌ها را به همه‌ی خانه‌ها هدیه کنیم، باید خواب زده‌ها را بیدار کنیم و چشم‌های بسته را بگشاییم، مزده‌ی آمدن بهار را لحظه‌ی لحظه در

گوش جهان فریاد کنیم و همه را به بیداری فرا خوانیم. باید زمزمه‌ی زلال بودن را، پاک بودن را و خوب بودن را به جای هر نوای دیگری گوش در گوش بخوانیم تا یاران بهار بسیار شوند (۱۹۲) و منتظران بهار فزونی گیرند. باید حرمت بهار را پاس داریم. دروازه‌ی بوستان بهاری امت محمد را به نگهبانی بنشینیم و حریم بهار را به جان، محترم داریم. باز هم اینها کافی نیست. برای آمدن بهار، برای دیدن سبزترین روز هستی، برای حس کردن زلال‌ترین وجود عالم خلقت، باید رشته‌ی انتظار را از صمیم قلب تا اوج آسمان اجابت بکشاییم. باید به تضرع و زاری، به تمنّا بخواهیم که بهار بیاید، بخواهیم که ظلمت و سرمای زمستان غیبت به سر آید. باید ظهور بهار را انتظار بکشیم (۱۹۴). آنقدر چشم بر آسمان تمنّا بدوزیم تا نسیم حضورش را حس کنیم و در پرنیان دلپذیر نگاهش، وجود را سبز ببینیم. آنچه حق است وعده‌ی خداست که مهدی موعود می‌آید و آنچه بر ماست آراستن جان بی‌قابل است تا لایق درگاه دوست گردد.

گر نثار قدم یار گرامی نکم  
گوهر جان به چه کار دگرم باز آید (۱۹۵)

### بخش سوم: در آن سوی انتظار (باده‌ی وصل)

#### تکرار عاشقی

مرداب با آن سستی و بی‌روحی‌اش در انتظار دیدن دریا نیست که اگر بود به خود تکانی می‌داد، چون رودی خروشان، دست کم به جویباری آرام، خود را بدل می‌کرد و راهی می‌سپرد تا به دریا برسد. اما مرداب نه در خیال دیدن دریاست نه در اندیشه‌ی فردا، بی‌روح است و خاموش و ماندگاری تنها چیزی است که به آن می‌اندیشد و علف‌های هرز و لجن‌های بد بو تنها کسانی که همراهیش را می‌پسندند. پس انتظار، ماندن و پوسیدن نیست؛ بی‌خیالی و هرزگی نیست؛ نشستن و آسودن نیست؛ انتظار یعنی یکی شدن و خروشیدن؛ جوشیدن و پیش رفتن؛ زلال ماندن و شفافتر شدن و اتصال با چشمه را نگه‌داری؛ انتظار یعنی حرکت به سوی منتظر؛ حرکت به سوی آنکه به او دل بسته‌ای؛ یعنی حرکت در مسیری که به سوی او ختم شود؛ حرکت در راهی که او نمایانده است. (۱۹۶) و در این راه سر از پا نشناختن و از سدها و صخره‌ها نهراسیدن؛ انتظار روح زندگی است؛ برنامه‌ی درست بودن است و خود، برترین فرج است. (۱۹۷)

وقتی میهمانی را انتظار می‌کشی که دل در گرو مهرش داری، باید مهیا باشی، تمام خانه‌ی دل را به آب ایمان بشویی و لکه‌های گناه را به زلال آن پاک کنی؛ باید گوشه‌گوشه‌ی خانه‌ی دلت، آینه‌ی معرفت بگذاری و با شاخه گل‌های اخلاص، آذینش کنی؛ باید به نماز شبی، هاله‌ای از نور بر چهره‌ات بکشی و پاک و شفاف و غرق در نور باشی تا گاه آمدنش شرمگین، دل آلوده و تاریک چهره نباشی؛ باید به عمل صالح و کار نیک طبق طبق تحفه و هدیه آماده کنی تا گاه آمدنش دست خالی نمایی و اشک حسرت نریزی و چشم خجلت بر زمین ندوزی.

و انتظار یعنی آنکه هر لحظه تمام تصویر آمدنش را در دل مرور کنی تا چیزی جا نماند و این نه یک خیال، که یک حقیقت است، اوست که هر روز و هر هفته میهمان خانه‌ی توست، تو را و نامه عملت را می‌بیند، به نیکی‌هایت شاد می‌ود و به بدیهایت غمگین؛ مبادا به زرق و برق دنیا و سفره‌های الوان و کاج‌های بی‌انتهای، به استقبال این میهمان دل آرام بروی. اگر منتظری باید میهمان را بشناسی، باید امام را بشناسی (۱۹۸) و آن‌گونه که او دوست می‌دارد آذین بندی و هدیه آماده کنی، باید دست از تبلی و سستی و هرزگی کشید (۱۹۹) و آن‌گونه که شایسته اوست، برایش مهیا شد، باید در اعمال نیک کوشید و از بدی‌ها گریزان شد و آن‌گاه با دل زلال و پاک، غرق در نور ایمان، هر صبحگاه، دست بیعت دراز کرد و این عهد شیرین را تازه نمود (۲۰۰)، تا

هم در صف دلدادگانش ثابت بمانی و هم در درون دل خود و آنگاه بیاید آن روز که بر گردش حلقه زنیم و او بر گستره‌ی زمین شمیم عدالت بیفشاند (۲۰۱). خوشا به حال آنانکه در آن حلقه دستی دارند. طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأَبٍ (۲۰۲) و واپسین سخن آنکه انتظار یعنی تکرار عاشقی و اینکه: هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود.

## بایدی شیرین

گاه می‌دانیم که میهمانی عزیز در راه است و خود را سخت در انتظار آمدنش غرق می‌کنیم و گاه کودکانه و گاه یادمان می‌رود که زمستان دلمان در انتظار بهاری سبز است و غافل از وعده‌ی دیدار آن میهمان مبارک، سرگرم بازیچه‌های دنیوی می‌شویم. و رنگ و وارنگ دنیا از یادمان می‌برد که آسمان در انتظار خورشید است. اما وعده‌ی خدا درباره‌ی مهدی موعود حق است (۲۰۲) و انتظارش واجب انتظار. جویبار معنویت است که در کوچه کوچکی رگ‌های وجودمان جاری می‌شود؛ انتظار فرج خودگشایشی سبز است (۲۰۴)؛ انتظار گشودن دریچه‌ای است رو به آسمان و استنشام عطر امید؛ انتظار چشم دوختن به انتهای جاده‌ی هدایت است و آنکه چشم به انتهای جاده بدورد راه را گم نخواهد کرد و محبوب‌ترین کار نزد خدا همین انتظار است (۲۰۵). همین خانه‌روبی دل، همین بی‌قراری و عاشقی لحظه به لحظه، همین‌هاست که جواز عبور از صراط است و محبوب‌ترین اعمال نزد خداست.

برای آنان که چشم بصیرت دارند و تاریکی و غفلت و جهالت روز را به چشم دل می‌بینند، انتظار صبح و طلوع خورشید حتمی است. برای آنان آمادگی برای ظهور موعود یک باید نیست، یک نیاز است نیازی برتر از تشنگی روح، عطش جان، درماندگی درون و انتظار که عطشناک‌ترین حس درونی است، آبی است بر آتش، عطش روح، منتظر بودن، خواندن مولا است و خواستن او؛ انتظار برترین عمل است (۲۰۶)، بهترین عبادت اس (۲۰۷). زیباترین نوع بندگی است. ملموس‌ترین حس ولایت است. انتظار نوشیدن از جام ولاست. سیراب شدن از سرچشمه‌ی محبت اهل بیت است. پرشورترین راه در وادی خلقت است و انتظار، حقیقی‌ترین نوع عشق است و از آنجا که عشق اصل است و آدمی و پری طفیل هستی عشقند، انتظار، حقیقی‌ترین نوع زندگی است و زندگی حقیقی نه یک باید که یک نیاز است، یک باید درونی است، یک باید برای بودن است. خدایا، مهربانا، لطیفا، شهادت می‌دهم که مولایم، آقایم، امام عصر، حجت توست و شهادت می‌دهم با تمام وجود که بازگشت او بی‌تردید حق است (۲۰۸). من لحظه به لحظه به آمدن او گواهی می‌دهم و دم به دم مقدمش را انتظار می‌کنم و هرچند روزگار به درازا بکشد به ظهورش امیدوارتر شوم و به آمدنش منتظرتر (۲۰۹). عزیزا، یادش را از خیالم میر (۲۱۰)؛ درونم را از انتظارش تهی مدار و مرا مصداق آیه «و الذین یصدقون بیوم الدین» (۲۱۱) قرار ده و در زمره‌ی آنان که روز ظهور قائم را باور دارند. به این انتظار و باور رستگارم کن، ای مهربانترین.

## دل‌های منتظر

دل، خانه‌ی محبت است و محبت سرشارترین طراوت بهار، خانه‌ی دلمان را لبریز کرده است. دریچه‌ی قلبمان ای سبزترین، یکسره به سوی آسمان انتظار مقدمت گشوده است و از پشت همین پنجره چشم به راه آمدن نشسته‌ایم و اگر روزها بگذرد و عمرها سپری شود، قلبهامان از یقین به آمدن لبریزتر خواهد شد (۲۱۲). رشته رشته قلبمان گواه است که می‌آبی با عطر خوش حیات، تا به شمیم روح افزایت دل‌های مرده‌مان را زنده کنی (۲۱۲). بیا، بیا که انتظار آمدن ای باغبان بنفشه‌های پاک، با تار و پود دل‌هامان عجین شده است. این فقط چشم نیست که در فراق تو

چشمه‌ی اشک است، این تنها دستهامان نیست که به آسمان بلند است و تو را می‌طلبد که با هر قطره اشکی، قلب نیز شرحه شرحه می‌شود، دل نیز می‌سوزد و می‌نالد، تو آرزوی دل هر زن و مرد با ایمانی که در هجرت نالان است (۲۱۴). چه می‌شود که بیایی.

ای مرهم دل‌های شکسته، ای طیب قلب‌های دردمند، داروی دل بیمارمان، غبار مَقَدَمِ توست. کی غبار قَدَمَت را توتیای چشم سازیم، ای یکه‌سوار وادی مهر، بیا که دل داغ تو دارد و سر مهر تو، ای مولای من ای مقتدای من، قلب من تسلیم توست (۲۱۵)، آینه حکم توست. که حکم تو حکم خداست (۲۱۶). خدایا، به پاکی مقدمش سوگندت می‌دهم که قلب را عرصه‌ی اطاعت محض از ولی امرت قرار ده (۲۱۷). یاریم کن تا عطر حضورش را از پس پرده غیبت بیابم و به یمن این حضور مبارک کردن اطاعت بر امرش نهم، یاریم ده تا آنچه خواست اوست از عمق دل بخواهم و آنچه نمی‌پسندد با تمام وجود ناپسند دارم. مهربانا، یادش را از یادم مبر (۲۱۸). ایمان به او را در قلم افزون کن (۲۱۹) و یقین به ظهورش را هر لحظه در برابر دیدگانم بنمای (۲۲۰) رحیما، عزیزا، رئوفا، در روزگار طولانی غیبتش، یقین به آمدنش را از ما مکیر (۲۲۱) و در گذر این انتظار طولانی، چرت غفلت بر ما می‌فکن و به خواب جهالت‌مان فرو میر، مگذار این دل منتظر به بازیچه‌های دنیوی سرگرم شود و بر رنگ وارنگ دنیا دل خوش کند. مگذار این قلب چشم به راه و شیفته‌ی قدمش، آنی رنگ و بوی غیر پذیرد و یا آینه‌ی تصویری، غیر تصویر بهار باشد و یا لحظه‌ای دریچه‌ای بگشاید به غیر وادی مهر او، مگذار قلبمان به اطاعت غیر او بتید، ای مهربانترین، مگذار دلمان بیش از این در انتظار آمدنش شرحه شرحه شود، به نسیم آمدنش روح حیات بر ما بیار و چشممان به جمال دل‌آرایش روشن کن و قلب‌هامان را به حضورش آرامش بخش (۲۲۲). یا غیاث المستغیثین.

## تلاش منتظران

سالهاست که در انتظار بهاریم و چشم به راه شکفتن شکوفه‌ی نرگس. سالهاست که به امید آمدنش چشم بر آسمان دوخته‌ایم و دل منتظر داریم و نه چشم و دل که ذره ذره وجودمان فریاد اَلْعَجَل دارد و ندای اَدْرُکُنِی سینه می‌سوزد و نوای اَیْنَ بَقِیَّةَ اللّٰهِ (۲۲۳) می‌خواند. قلب به ناله اَلْعَوْتُ می‌تپد و دست از آسمان دعا فرو نمی‌افند. قدم اگر پیش می‌رود به امید زمینه‌سازی ظهور اوست و زبان اگر کلامی می‌راند به خیال رضایت اوست. و عقل که سرمست نام خوش اوست، راه عشق در پیش گرفته و دنیا را فدای تار موی دوست می‌خواهد. انتظار تو نه فقط ما را که جهان را در تب و تاب هجر سوخته است. صبح‌ها طلوع خورشید آغازگر عهدی تازه با تو است. عهدی که هر صبح در هر روز بودمان دوباره و صدمبار به تو می‌بندیم و بیعت با تو را تازه می‌کنیم (۲۲۴) تا هر روز شیرینی این بیعت با حلاوت را دوباره حس کنیم و این امید هر روز در ما زنده شود که تو می‌آیی، هرچند دیر، در روزهای دور، اما می‌آیی و ما هر روز به اشک تو را می‌خوانیم. ای زنده‌ترین روح حیات، ای شاداب‌ترین بهار هستی، ای شیر ن‌ترین گشایش دنیا. آیا یآوری هست تا به همراهیش ناله و زاری در فراق سر دهم (۲۲۵)؟ آیا چشم گریانی هست تا یار شیون او باشم؟ (۲۲۶) این اشک‌ها دانه‌های خواهشند و نشانه‌های نیاز و این فریاد ادرکنی ناله‌ی کسی است که در گرداب غفلت اسیر است و یاری تو را می‌طلبد. بیا، بیا ای چشمه‌سار هستی، ای جویبار معرفت، ای باران خوبی، بیا که در قدمت جان و مال و فرزند و همه‌ی هستیم را فدا کنم (۲۲۷) بیا که به اشک چشم در قدمت مروارید خیر مقدم بیاشم. بیا ای همه خوبی‌ها، هستی‌ام و مادر و پدرم به فدای قدمت (۲۲۸).

کاش می‌آمدی و کاش ما آماده‌ی آمدنت می‌شدیم، کاش بوی بهار در هوا می‌پیچید، کاش پا جای پای تو می‌نهادیم و در منش تو

سیر می‌کردیم(۲۲۹)، کاش خدا یاریمان کند از سستی و تبلی و فترت دست برداریم(۲۳۰) و راه بهار را به خانه‌ی دلمان بکشاییم. کاش خدا لطفی کند و تو بیایی.

گاهی با همه‌ی انتظاری که دلها مان را شرحه شرحه کرده است، این دنیای پر فریب صدرنگ چشممان را به خویش می‌خواند و دستمان را به خود آلوده می‌کند یا راه نفوذی به دلمان می‌یابد و ما را در پی خویش فرا می‌خواند و شیطان نیز که برای همین فریب مهلت گرفته است در این میان سر از پا نمی‌شناسد. این انتظار توست که ما را در برابر این دشمن پر زرق و برق نگه دار است و اگر نبود امید آمدنت، هزار باره در گرداب هلاکت او غرق بودیم. گشایش کار ما در همین انتظار آمدن توست(۲۳۱). آن روز که بهاری شویم و سبز، آن روز که آسمان دلمان آبی باشد، آن روز نسیم انتظار تو بر دلمان وزیده است. به خدا که همین امید آمدنت، حیات جاری در وجود ماست.

زندگی سخت است. آسمان تنگ دست و زمین تنگ دل گشته است(۲۳۲) و ما اگر در کوران جهالت‌ها و غفلت‌ها با همه‌ی سختی‌های زندگی، زنده مانده‌ایم به همین نسیم حیات است.

کی شود که بیایی و لب‌های عطشناک زنده بودمان را به زلال هستی جاریت، سیراب کنی. کی می‌شود که بیایی تا آسمان هم بارد و زمین به یمن قدمت گشاده و زنده گردد و قلب‌های مرده‌ی ما نیز روح تازه بیابد(۲۳۳). بیا ای همه هستی فدای قدمت، بیا که صبر به پایان رسید و عطش فزونی یافت.

## مهر قبولی

در عالم خلقت بنا بر این است که آنچه آسمانی است و اهل نور، راه به وادی سعادت دارد و آنچه خاکی است و اهل تاریکی، سر به گرداب هلاکت می‌گذارد رسم بر این است که اگر بال پرواز به آسمان ایمان داشته باشی به آسمان سعادت هم بر می‌کشایی و اگر پا در زنجیر پر زرق و برق دنیا در کشی در گودال غفلت و تباهی خواهی ماند.

آسمان عرصه‌ی عشق است و امام آسمانی‌ترین، آبی‌ترین، شفاف‌ترین و حقیقی‌ترین راه سعادت است و دوستی او محکم‌ترین ریسمان صعود است. اگر نمازت بوی آبی آسمان بدهد به آسمان راهت می‌دهند و اگر بی‌ولایت او سر به مهر بری چونان است که نماز را بی‌وضو پایان دهی. این‌گونه بگویم که ولایت او مهر آسمانی بودن اعمال است و عمل بدون این مهر، به آسمان بال نمی‌گشاید.

و ولایت یعنی دوست داشتن او، اطاعت محض از او و باور تصرف او در همه چیز حتی در وجود انسان‌ها و زندگی انسان‌ها و به مهر ولایت است که اعمال پذیرفته می‌شود و افعال پاک می‌گردد(۲۳۴)، حسنات دوجندان می‌شود(۲۳۵) سیه‌کاری‌ها محو می‌شود(۲۳۶)، مهر ولایت است که فطرت‌مان را پاکیزه می‌کند، جان‌مان را طراوت می‌بخشد. از صافی تزکیه می‌گذرانمان و کفاره‌ی گناهانمان می‌شود(۲۳۷). ولایت رنگ آسمانی به اعمالمان می‌زند و آسمان فقط آسمانی‌ها را می‌پذیرد. ولایت رنگ الهی به عمل می‌زند و خدا هرچه را که الهی باشد می‌پذیرد. ولایت مهر الهی بودن اعمال است. آنکه با ولایت اعمالش را الهی کند عملش پذیرفته می‌شود و گفتارش تصدیق می‌گردد(۲۳۸).

و آن‌سوی رسم خلقت هم هست که هرکس، از الهی بودن، آسمانی بودن و از ولایت سرپیچد و ولایت را نفهد و نخواهد که بفهد و مهتری غیر مهر ولایت بر عملش زند، خدای قهار او را به آتش افکند، عملی از او نپذیرد و میزانی برایش بنا نکند(۲۳۹). مگر نه این‌که خدا، ولایت را میزان قرار داد و ولایت را صراط مستقیم خواند(۲۴۰) و مهرش را در دل‌ها افکند؟ پس اطاعت از خدا در اطاعت از ولی امر اوست و اطاعت از ولی امر، اطاعت از خداست(۲۴۱) چنان که دشمنی با او دشمنی با خداست(۲۴۲) و این زیباترین رسم خلقت است که هرچیز بوی عشق و دوستی او بدهد، پذیرفته شود و آنچه از دوستی او بهره نبرد، بی‌بها

می‌ماند.

این‌جاست که می‌بینی دوستی او چگونه در جزء جزء زندگی جاری است و می‌بینی که چه قدر دلت برای آسمان تنگ شده است. آسمان ابری را تصور کن که چه قدر مایه دل‌تنگی است. آسمان کجا و یار بهاری ما کجا؟ آسمان کجا و روشن‌ترین پهنه‌ی زیبایی خلقت کجا؟! خدایا به مهر فزونت، آن طلعت زیبا را ب ما بنمایان (۲۴۲) و دریچه‌ی چشمانمان را بر آسمان نگاهش بگشا. آمین.

## در انتظار طلوع

طلوع خورشید همیشه زیبا و جذاب است. آن قدر که می‌آرزد برای دیدنش دست از خواب شیرین صبح‌گاهی هم کشید. اما اگر یک شب تاریک و ظلمت برهوت یک بیابان سرد را تجربه کرده باشی، تاریکی و ترس، بدنت را بی‌حس کرده باشد و سرما تا عمق درونت نفوذ کرده باشد، آن وقت تابش اولین پرتو خورشید نه فقط زیبا و جذاب که تنها امید زندگی است، همه آرزوی درونی توست، مایه دلگرمی است و مایه‌ی بقا و ماندن، دلیل بودن است و اینک ما در انتظار چنین طلوعی هستیم.

در این برهوت دنیای مادی که شیطان‌های زور و زر و تزویر و ابلیس‌های خودکامگی و دنیاطلبی از همه سو احاطه‌مان کرده‌اند و اسب سرکش نفس را می‌تازاند، در این و انفسای ظلمت و جهالت که گوهر ارزش‌ها را به بهای ناچیز مادیات می‌فروشند، در این سرمای بی‌دینی و مادیت‌پرستی، در انتظار طلوع گرم خورشیدیم. و قسم به شب پوشیده (۲۴۴) که روز خواهد درخشید (۲۴۵). راه گم کردن‌ها، زمین خوردن‌ها، تاریکی‌ها و هراس شب‌های تاریک‌تهایی و تشنگی‌ها به پایان خواهد رسید و روز خواهد آمد.

آری در روز طلوع خورشید هدایت، روز شکفتن گل‌های نرگس، روز بارش باران رحمت، درون یخ زده‌مان به گرمای ایمان او گرم خواهد شد و زمستان جهالت و غفلت بار خواهد بست و بهار ایمان و معنویت بر چهره‌هامان گل مسلمان‌ی خواهد رویاند.

او خواهد آمد و به قلب‌های مرده‌مان روح حیات خواهد دمید (۲۴۶). نهال گمراهی‌ها و دشمنی‌ها را بر خواهد کند. (۲۴۷) او خواهد آمد و آثار اندیشه‌های باطل و هواهای نفسانی را محو خواهد کرد (۲۴۸) و بر زمین، باران عدل خواهد بارید (۲۴۹). او خواهد آمد، صاحب روز فتح و پیروزی (۲۵۰)، مژده رسان فتح، نسیم خوش عطر هدایت و نصرت، آینه‌ی تجلی خدا و در آن به تماشای خدایی بودن خواهیم نشست (۲۵۱). درگاه خدایی بهشت روی خواهد نمایاند و از آن به وادی سعادت ره خواهیم یافت (۲۵۲). او خواهد آمد و بر همه‌ی گستره‌ی زمین، زلال پاک‌ی جاری خواهد کرد. سینه‌های تنگمان آن روز شفا خواهد یافت. (۲۵۳) از مدد الهی لبریز می‌شویم که او رحمت واسعه است (۲۵۴) و پهنای زمین در برابر گستردگی رحمتش دانه‌ای خرد خواهد بود.

وقتی که موعود بیاید، قرآن حیاتی تازه می‌یابد، (۲۵۵) حدود بر زمین مانده‌ی الهی، بر او می‌گردد (۲۵۶)، راه نمایانده می‌شود (۲۵۷) و گمراهی‌ها پایان می‌گیرد.

او می‌آید با یک بهاره سبزی و ترنم، با یک آسمان باران رحمت با یک نگاه رحیم.

و دنیا چه می‌خواهد برای زیر و رو شدن و از تاریکی و عطش بیرون آمدن و بهشت را مجسم کردن.

او می‌آید تا بهار را در همه‌ی دل‌های مرده به پا کند. گل‌های سرخ محمد را آن‌روز همه جا می‌توان دید. بر پنجره‌ی خانه‌ها نسترن عفاف خواهد رویید. ظلم ناباب خواهد شد و دنیا بی‌بها. چشم‌ها به دنبال قطره‌ای از زلال معنویت، یک کویر طولانی را طی نخواهند کرد که آن روز این آب زلال در همه‌ی دل‌ها جاری خواهد شد و دل‌های خالی از این زلال پاک، محو خواهند شد. علف‌های هرز روییده در زمین آن روز برکنده خواهد شد. او می‌آید در روزی که مؤمنین به باری خدا لبریز از شادی خواهند شد (۲۵۸). مهربانی‌ها سر می‌گیرد و لطافت مفهومی تازه می‌یابد، نمازها آن روز بوی بهشت می‌دهند، نگاه‌ها، مهربانی رد و بدل می‌کنند. هیچ نیمه‌ی بی دست نوازش نخواهد ماند. هیچ مسکینی در انتظار لقمه نانی شب و روز را به گرسنگی نخواهند گذراند. هیچ

دستی به ستم بلند نخواهد شد، حکومت عدل علوی چهره خواهد نمایاند و برادری را آن روز می‌توان معنا کرد. چه مبارک سحری خواهد بود و چه فرخنده روزی آن روز که او بیاید.

## فصل رویش

تا بهار نیامده باید خاک‌های باغچه‌ی دل‌مان را زیر و رو کنیم، بذری بپاشیم، آبی بدهیم و در انتظار بهار بمانیم. بهار فصل بذر پاشیدن نیست. فصل به جوانه نشستن است؛ فصل شکفتن و رویدن است. بهار که بیاید دیگر بذری به کار نیاید، باید قبل از آمدنش دل‌مان را زیر و روی بکنیم، هرچه وسعت دلتان بیشتر، گل‌های نیکوی باغچه‌تان بیشتر و زیباتر. هرچه دلتان آسمانی‌تر گل‌های باغچه‌تان زنده‌تر و شاداب‌تر. در گوشه‌ای از باغچه‌ی دل، بذر ایمان بکاری و در گوشه‌ای نهال تقوا بنشانید. دانه‌های گل عفاف و حیا را در گوشه‌ای بیفکنید، باغچه را با دانه‌ی گل عشق به ولایت زیبا کنید. قدری هم آب صداقت و اخلاص بر آن‌ها بپاشید تا بهتر بروید و باغچه‌تان زیباتر شود و بهار باغچه‌ی وجودتان را ببینند و به میهمانی دلتان بیاید.

روزی که بهار بیاید، باغچه‌ی بی بذر مانده و پوسیده، بهاری نخواهد شد. بهار به چنین باغچه‌ای سر نخواهد کشید، روزی که سبزترین و زنده‌ترین بهار هستی بیاید، روزی که روشن‌ترین آیه‌ی پروردگار ظهور کند، آن روز دیگر ایمان کسی که از قبل ایمان نیاورده بود، فایده‌ای نخواهد داشت (۲۵۹). روزی که شکننده‌ی شوکت عصیان‌کاران ظهور کند (۳۱۰)، روزی که نابود کننده کافران بیاید (۳۱۱)، روزی که از بین برنده‌ی دشمنان خدا پدیدار گردد، آن روز ایمان تازه، بهایی نخواهد داشت زیرا آن‌که عمری در گرداب دنیا غرق باشد، نمی‌تواند به جرسی به آسمان روشن ایمان پرواز کند و این پرواز اگر هم ممکن باشد در آن ساعت واقعه (۳۱۲) آن هم با بال‌هایی آلوده به لجنزار دنیایی چه بهایی خواهد داشت؟ بهار جاده‌ی حیات است و بهار سبز موعود ما، سبیل الله است. جاده‌ی سیر به سوی خداست راهی است برتر و برگزیده (۳۱۳). صراط مستقیم است (۳۱۴). راه راست خداست که به رستگاری می‌رسد و پایش سعادت است. کسی که به این راه قدم نگذارد بی هیچ تردید پا به جاده‌ی هلاکت گذاشته است (۳۱۵). کسی که سیره‌ی موعود منجی را پیروی نکند، مهر هلاکت بر پایان نامه‌ی زندگیش زده است و روزی که او بیاید هلاک را به چشم خواهد دید.

تاریکی و تاریک پسندان با طلوع خورشید نابود خواهند شد. چشمانی که به تاریکی خو کنند به نور خورشید کور خواهند شد و تاریک پسندان را آن روز همه می‌شناسند. چگونه می‌تواند به دروغ بگوید که در انتظار خورشید بوده است. آن روز روز «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ سَيِّمَاهُمْ» (۳۱۶) است. روزی که مجرمین به سیمایشان شناخته شوند. روزی که چهره‌ها فریاد می‌زنند و آنچه در درون دارند بر آینه‌ی ظاهر، هویدا می‌کنند و آن روز این شمشیر «قاصم المعتدین» است که همه‌ی تاریکی‌ها و ظلمت‌ها را در بر می‌گیرد. آیا خبر آن غاشیه به شما رسیده است؟! «هَلْ أَتَيْكُمْ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ؟» (۳۱۷) آن فروگیرنده که اهل باطل را در بر گیرد، تردید نکند که بهار در راه است. تردید نکند که طلوع خورشید نزدیک است. بیاید برای بهار آماده شویم. بیاید با نور معرفت آشنا شویم. بیاید نورانی شویم و بهاری و دعا کنیم که بهار بیاید. با همه‌ی سبزش، با همه‌ی روشنی‌ش و سلام بر نور خدا که هرگز خاموش نمی‌شود. (۳۱۸)

وقتی زمانه بر تو سخت می‌گیرد، روزگار با چهره‌ی دشواری و رنج به تو رو می‌کند، گرفتاری‌ها از هر سو دست و پای دلت را می‌بندد و هر خردی در برابر چشمت، اندوهی بزرگ جلوه می‌کند، بر داغ مرهم ننهاده داغی دیگر بر سینه‌ات زخم می‌زند، آرزو می‌کنی دری به وادی امن و آسایش گشاده شود که آفتابی دلچسب و سکوتی آرام‌بخش داشته باشد به انتظار بهار می‌نشینی تا راه نجات تو از همه‌ی رنجها باشد، آرزو می‌کنی که در کارت فرجی حاصل شود، راهی باز شود، چاره‌ای ساز شود و سینه‌ی تنگت به نفسی آرام دلخوش کند.

اینک در عصر غیبت بهار، ما این‌گونه مانده‌ایم. دل‌هامان در بند تجمل و رفاه، چشم‌هامان اسیر رنگ و وارنگ دنیا و قلب‌هامان گرفتار غفلت و جهالت است. دشمن نفس از یک سو به تباهی‌مان می‌کشانند و شیطان قسم خورده‌ی بیرونی نیز از سوی دیگر به ظلمت‌مان می‌خواند. بلا بر ما شدت گرفته (۳۶۹)، درماندگی‌مان آشکار شده (۳۷۰)، برده از کارمان برداشته شده (۳۷۱)، زمین بر ما تنگ می‌گیرد و آسمان از ما دریغ باران می‌دارد (۳۷۲). آرزومان گشایشی نیکوست (۳۷۳)، فرجی آسمانی، زود و نزدیک، چشم بر هم زدنی بیش، تاب نداریم (۳۷۴). در عطش حیات خواهیم سوخت اگر تو نیایی، ای زنده‌ترین بهار حقیقت، در گرداب گرفتاری‌ها غرق خواهیم شد. ای مهربان‌ترین منجی موعود، اگر تو نیایی در اسارت رنگ‌های مجازی تباه خواهیم شد، ای روشن‌ترین جلوه‌ی بهشت، چاره‌مان فقط به دست توانای توست. در قفس غفلت را تنها نگاه رحیمانه‌ی تو می‌کشاید، به نسیم رحمت تو اندوه از دل‌ها زدوده می‌شود (۳۷۵) و غم از سینه‌ها بار می‌بندد (۳۷۶)، زمین تاریک بر از ظلم و جور، به قدم پاک تو، از شمیم نور و عدالت پر می‌شود (۳۷۷). ای کشتی نجات، اگر تو نیایی آسمان دل‌مان گرفته خواهد بود و داغ عصرهای آدینه هر هفته بر دل‌هامان سنگینی خواهد کرد. دست و پامان در بند مادیت خاک، اسیر خواهد ماند.

اگر تو نیایی حیات بوی ماندن نخواهد داشت و زنده بودن بوی زندگی نخواهد داد. بی تو ای حقیقی‌ترین حیات، همه چیز مجازی است، جز عشق تو هر عشقی مجاز است و رنگ غم دارد و جز در نگاه تو مهربانی بی‌معناست. اگر تو نیایی حق در غربت افول، خواهد ماند (۳۷۸) و ظلمت، پادشاه همه‌ی گستره‌ی وجود خواهد بود (۳۷۹) و اندوه، برده‌ای بر همه‌ی زیبایی‌های طبیعت خواهد بود. (۳۸۰) هستی لحظه به لحظه در انتظار ظهور توست ای شادی بخش روزگاران (۳۸۱). پس بیا ای مهربان‌ترین نگاه. بناب ای خورشید تاریک‌ها (۳۸۲).

قدم بر نه ای بهاری‌ترین فصل (۳۸۳) بیا تا روزهامان درخشان شود (۳۸۴) و برچم‌های برافراشته‌ی تو را بر سر در همه دل‌هایمان بیا کنیم. بیا و بر کارمان گشایشی فرست.

لطیفا، مهربانا، به مهربانیت باب فرج بر ما بگشا (۳۸۵) و به لطف سلطه‌ی غم بر سر ما را بشکن (۳۸۶)، رحمتی بر ما فرو فرست و گشایشی شیرین و دلپذیر در کارمان بنه (۳۸۷). دین‌مان را عزت بخش، حق را طالع کن، تاریکی را بمیران و پرده‌ی اندوه را برکش (۳۸۸). رحیما، به گناهانمان در مگیر، به سیاه‌روی‌مان چشم مینداز، به تهی دست‌مان در نکویی و طاعت غضب میاور. باران رحمتت را بر ما نازل کن، بهار را مزده‌ی ظهور ده، در ظهور منجی موعودمان تعجیل کن، چشم آلوده به دنیامان را به جمال نورانیش روشن کن و به نسیم آمدنش دل‌های مرده‌مان را مستی حیات بخش، ای مهربان‌ترین مهربانان.

## بشارتی شیرین

چه مزه‌ای برتر از مزه‌ی آمدن بهار در پی یک زمستان تار و طولانی؟ چه بشارتی شیرین‌تر از بشارت طلوع خورشید در پی یک شب تاریک و سرد؟ چه پیامی نیک‌تر از پیام حضور زلال آب برای لبانی تشنه و خشکیده؟ چه بشارتی زیباتر و روح بخش‌تر از آمدن

منجی، برای دنیای آلوده‌ی امروز؟ این بشارت حق است.

بی تردید او خواهد آمد و بهار را با همه‌ی طراوتش برای دل‌هامان به ارمغان خواهد آورد.

بی تردید او خواهد آمد و در میان گرداب سراسر هلاک دنیای مادی ریسمان نجات ما خواهد شد و قسم به خدای آسمان و زمین که او بر حق است. (۲۸۹)

و روزی که بیاید ندای «جاء الحق» (۲۹۰) از ذره ذره وجود بر خواهد خاست و دل‌های با ایمان آن روز به یاری خدا شاد خواهد شد (۲۹۱).

بشارت آمدن منجی ندایی است که همواره در گستره‌ی تاریخ جاری بوده است چنان که خدا می‌فرماید: «بعد از کتب آسمانی در زبور داوود نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد.» (۲۹۲) آری زمین از آن مولای ماست و خلقت همواره در انتظار لحظه‌ی موعود است تا این بشارت عظیم بر پهنه‌ی زمین جاری شود و بهاری‌ترین روز هستی بر صحیفه‌ی یک شب طولانی و نار، مهر پایان زند .

سینه‌های منتظر فردایی را به چشم خواهند دید که بهار با همه‌ی مهربانی‌ش به خانه‌هاشان سر می‌زند. لب‌های تشنه‌ی دیدارش بر جویبارهای رحمتش در آیند و سیراب شوند (۲۹۳). و عالم وجود در پی عطشی طولانی و سوزان از زلال حیات بخش حضورش لبریز شود.

او می‌آید و زمین را که از سیاهی ظلم تاری شده است به نور عدل روشن می‌کند (۲۹۴). او می‌آید و آسمان دل‌ها را از نور معرفت و ایمان لبریز می‌کند. او می‌آید و ریشه‌ی ظلم و ستم و تباهی را به نگاه مقتدرش می‌خشکاند. او می‌آید و آن روز بهاری را آسمانیان، آنان که دل‌هاشان بهاری است به چشم خواهند دید.

## عصر آدینه

غروب جمعه را انگار خدا آفریده است تا آینه‌ی همه‌ی دردهای زخم‌های شیعیان باشد. رنج سال‌ها غربت از امام، زخم سال‌ها یتیمی امت، با این همه، غروب دلگیر آدینه با همه‌ی غمزدگی‌اش انگار لبریز از معرفت است، پر است از بانگ جرس و شاید آهنگ بیدارباش خداست که به رنگ غروب در آمده است.

آشفته‌گی روح را عصر جمعه به وضوح حس می‌کنی، روحی که مدام تحمل‌مان می‌کند، زمینی بودن‌مان را، غرق بودن‌مان در دنیا را و در بند اسارت بودن‌مان را، تا آسمانی‌ترین بخش هستی فرود می‌آید و او که از جنس آسمان است در زمین خاکی آشفته می‌شود.

و عصر جمعه انگار زمان کوتاهی برای رهایی روح است. برای همین است که عصر جمعه دلت هوای قرآن خواندن می‌کند و هوای راز و نیاز و دعای سمات. دلت از دنیا می‌گیرد از دنیایی که پر است از زیبایی‌های دروغین، عشق‌های دروغین، لذت‌های دروغین و دلت پر می‌زند به سوی حقیقت.

غروب جمعه آینه دل تنگ توست تا در آن مَحکَش بزنی که تا کجا عاشق است و منتظر؟ از امامش چه می‌داند و از رسولش و از خدایش؟

و نم‌نمک زمزمه‌ی روح را می‌شنوی که: «خدایا خودت را به من بشناسان، بار الها با رسولت آشنایم کن. مهربانا حجت را، امام زمانم را، مولایم را به من بشناسان که اگر حجت را به من نمایی، از راه تو گمراه خواهم شد.» (۲۹۵) لطیفاً در دینت ثابتم گردان به طاعت مشغولم دار و در آزمونی که برای خلق بر نهادهی پیروزم کن» (۲۹۶) و «قلیم را مطیع ولی امرت دار.» (۲۹۷)

عصر جمعه عشقی در دلت موج می‌زند و حسرت عمیق دوری از امام در دلت تیر می‌کشد. حالا با تمام وجودت زمزمه می‌کنی:

«أَيْنَ بَقِيَةِ اللَّهِ» (۲۹۸) نازه می‌فهمی که دنیا چه قدر وابسته‌ی اوست و بودن، تا چه حد به او نیازمند است. پس چشمانت را شاهد می‌گیری و همه‌ی وجود را شاهد می‌گیری و حتی خدا را شاهد می‌گیری که به او و به هرچه او به آن ایمان دارد، مؤمنی (۲۹۹) و این‌که دوستش می‌داری، که تسلیم امر او بی و مطیع او (۳۰۰)، به مقام بلندش به علم و دانایی‌اش و به ولایتش اعتراف می‌کنی (۳۰۱) و نیز به رجعتش (۲۰۲) و این بازگشت شیرین را سخت انتظار می‌کنی.

وقتی این نسیم خوش معرفت تمام وجودت را عطرآگین می‌کند، از همه‌ی آنچه دوره‌ات کرده‌اند بیزار می‌شوی، از رنگارنگی دنیا، از سر و صداها، فریبنده، از حرف‌های پوچی که دانه دانه زنجیر عذابت را می‌بافند، از دویدن‌های پی در پی و بی‌پایانت به دنبال سراب دنیا و از خویش متزجر می‌شوی که چه قدر غرق در دنیایی و چه قدر از انتظار حقیقت دوری و چقدر بودن را از دست داده‌ای و به چه چیزهای کوچکی دل بسته‌ای.

بزرگی ما انسان‌ها آن قدر است که زمین و آسمان و کوه در تحمل بار امانتی که کشیده‌ایم، مانده‌اند اما گاه آن قدر کوچک می‌شویم که دل به قطعه‌ای از این زمین و آنچه در آن است می‌بندیم. سینه‌های آسمانی ما کهکشان عشق خداست اما گاه در این پهنه‌ی سترگ عاشقی، دل به دنیای خاکی می‌بندیم. و چه قدر آن لحظه ما غافلیم، غافلیم از بزرگی خودمان، از عظمت روح‌مان، از جایگاه بلند خلیفه‌ی الهی‌مان.

و عصر جمعه لحظه‌ی آشتی با روح است. لحظه‌ی رها کردن روح از اسارت خاک در دنیای خاکی و لحظه‌ی استشمام عطر انتظار و لحظه‌ی حس کردن نسیم امید است. عصرهای جمعه بوی امام را می‌دهد، بوی موعود بر حق‌مان را، بوی سبز بهاران را.

### بخش چهارم: حکایت هم‌چنان باقی‌است (روزنه‌ی ظهور)

#### به تمنای سلامت بار

ای مهربان‌ترین، ای آفریننده‌ی خوبی‌ها و نکویی‌ها، ای چشمه‌سار رحمت ازلی، سال‌هاست که ما در انتظار آمدن بهار سوخته‌ایم، سال‌هاست که عطش سوزان زلال رحمت را بر لب‌های خشکیده‌ی روح‌مان تحمل کرده‌ایم. به بشارت آمدنش زنده‌ایم و به امید آمدنش مانده‌ایم و دعای هر صبح و شام‌مان سلامت بار است. همه‌ی سختی عالم را به شیرینی به جان می‌خریم اما ذره‌ای اندوه را در دل او تاب نداریم.

ای خدای مهربان، ولایت را، حجت را، زبان گویای حکمت را از هر بلا و اندوه در امان دار (۳۰۲). مولایمان را به لطف از شر همه‌ی مخلوقات در پناه مهرت گیر (۳۰۴) که آن‌که در پناه مهر تو باشد از هر بلائی مصون است (۳۰۵).

رحیما، آنان که خزان را برای بهار سبز موعودمان می‌پسندند لحظه‌ای از قهرت رها مساز که بسیاری می‌خواهند که نور خدا را خاموش ببینند و خدا نور خود را با ظهور مهدی آل محمد تمام می‌کند (۳۰۶).

معبودا: مولای ابی‌صالح المهدی، زلال حیات بخش وجود است، روح زندگی است، مایه‌ی بقای عالم است، دست بدخواهان را از دامن پر عظمتش کوتاه دار، جوشن حفظ خود را بر او ببوشان (۳۰۷) و گرداگرد وجودش فرشتگانی را به نهبانی گمار (۳۰۸) و دست مهربان یاری‌گرت را به حمایت او فرست. بر او سلام و رحمت فرست گاه قیام و قعودش (۳۰۹)، گاه نماز و قنوتش (۳۱۰)، گاه رکوع و سجودش (۳۱۱) و گاه ظهور بهاریش.

## به تمناي ظهور یار

در برهوتِ دنیای مادّی، سرگردان و حیران مانده‌ایم. عطش حیات حقیقی، لبان خشک و تاول زده‌ی روح‌مان را می‌سوزاند. ظلمت و تاریکی دنیای خاکی، بی نور حضورش چشمان‌مان را سخت خواب زده کرده است. خفاشان شب‌پرست امید زندگی معنوی را از ما گرفته‌اند. هراس گم کردن راه و افتادن به بیراهه، دل‌هامان را وحشت زده کرده است. چشمان در انتظار یک لحظه د یبار زیباترین آیه‌ی آفرینش، چشمه‌ای پر اشک است.

زمین با همه‌ی پهناوریش تنگ است (۳۱۲) رحمت و مهر از آسمان نمی‌بارد. (۳۱۳) در این حیرانی و سرگردانی ما فقط تو را می‌خوانیم ای مهربانترین مهربانان، یا رحمن و یارحیم، گره گرفتاری‌مان به دست رحمت تو گشوده می‌شود (۳۱۴). سختی‌ها به مهربانی تو آسان می‌شود (۳۱۵). راه بیرون شدن از غم و اندوه و رسیدن به وادی شادمانی، درگاه لطف توست (۳۱۶). آنچه در عالم می‌گذرد به اراده‌ی تو شکل می‌گیرد (۳۱۷). هیچ رنجی برطرف نمی‌شود مگر به نگاه مهربان تو (۳۱۸). به مهربانیت باب فرج بر ما بگشا (۳۱۹) و سلطه‌ی غم را از سرمان بدور دار (۳۲۰)، یا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، یا ذَا الْمَنِّ الْکَرِيمِ.

ای سرچشمه‌ی همه‌ی مهربانی‌ها، انتظارمان طولانی شد و سیه‌دلان به شماتت ما ایستاده‌اند (۳۲۱) و ما ای مهربان‌ترین، شکایت دل به سوی تو می‌آوریم. به تو شکوه می‌کنیم از فقدان پیامبران، از غیبت امامان، از دشواری و تنگی زمانه، از مکر و حيله‌ی روزگار، از زیادی شدن و اندکی شمارمان (۳۲۲). به تو شکوه می‌کنیم از تاریکی دوران، از آلودگی روح‌مان به دنیا. به تو شکوه می‌بریم و از تو گشایشی می‌طلبیم (۳۲۳). چاره‌ای ساز از سر مهر تا اندوه‌ها را برطرف سازد (۳۲۴). گشایشی به تعجیل از تو می‌خواهیم (۳۲۵). با عزّت‌مندی او یاری‌مان کن و به ظهور امام عدل چشمان را روشن دار (۳۲۶).

رحیما، ای سراسر مهربانی، تو گشاینده‌ی اندوهی و برطرف کننده‌ی بلا (۲۷). به مهربانیت سوگند راه فرج بر ما بگشا. لطیفا، حجت را اذن ظهور ده (۳۲۸) تا زلال عدل را در میان بندگانت جاری کن (۳۲۹)، باران رحمت بر زمین مرده بارد و به نسیم حیات بخش حضورش دل‌های مرده‌مان را زنده کند. به پریشانی و زاری ما رحم‌آور (۳۲۰) در ظهورش تعجیل کن (۳۳۱) و باب آمدنش را بگشا (۳۳۲). به مزده‌ی آمدن بهار دل‌های غم‌زده‌مان را حیاتی تازه بخش، به مهربانیت ای مهربان‌ترین.

## در نسیم سپاس

ای خدای مهربان، اگر بخواهم تو را برای بودنم سپاس گویم، باید شکر حضور امام را به جا آورم که او دلیل همه‌ی هستی است و هستی به بقای او باقیست (۳۳۳).

اگر تو را برای حیاتم، این شگفتی آفرینش، سپاس گویم، باید شکر حضور امام را به جا آورم که او تازه‌ترین روح حیات است در کالبد همه‌ی آفرینش.

اگر تو را به نعمت آب که مایه‌ی حیات و زندگی است سپاس گویم، باید شکر حضور امام را به جا آورم که حقیقی‌ترین مایه‌ی حیات و زلال‌گوارای زندگی است. (۳۳۴)

آری حضور امام زنده‌ترین آیه‌ی هستی است. روشن‌ترین نشانه‌ی آفرینش است. بزرگ‌ترین شگفتی آیات الهی است. امام آبشار عظیم لطف و مهربانی خداست که بر کالبد آفرینش می‌ریزد. امام واسطه‌ی فیض خداست و دلیل بودن ماست. خدا را بر این نعمت بیکران و سراسر لطفش سپاس می‌گویم.

خداوندا، تو را سپاس می‌گویم در حکمت لایتنهایی ازلیت که امام‌مان را سال‌ها و سال‌ها در میان ما زنده داشتی و به خلوت انتظارش روح‌مان را شفا بخشیدی. حضور نورانیش را چونان چراغی فرا راه‌مان قرار دادی و به نور حضورش از ذلت و خواری ما

را برکشیدی (۲۲۵) و بار اندوه شدیدمان را برطرف کردی (۲۳۱) و از مهلکه‌ی گرفتاری‌ها و هلاکت‌ها ما را رهایی‌دهی (۲۳۷).  
ای مهربان‌ترین، تو را سپاس می‌گویم که ریسمان سعادت ابدی یعنی ولایت او را (۲۳۸) در دستان سرگردان من نهادی و این  
سیاس‌مندی من نسبت به تو، لحظه به لحظه در عمق عشق من به مولایم جاری است.  
رحیما، خودت را به من بشناسان که چون تو را نشناسم، پیامبر رحمت و مهرت را نخواهم شناخت (۳۳۹). مهربانا، رسالت را به  
من بشناسان که چون او را نشناسم حجت تو را نخواهم شناخت (۳۴۰)، لطیفا، حجت را به من بشناسان که چون مولایم را  
نشناسم از دین گمراه خواهم شد (۳۴۱). عزیزا، مرا به مرگ جاهلیت نمیران و هدایتی که از زلال ولایت در من جاری است از من  
باز مگیر (۳۴۲) و چشمان تارم را به دیدار جمالش روشن کن ای مهربان‌ترین مهربانان.  
مالامال از امید به توست، دست رد مزین، مهربانا، باران یاریت را بر ما ببار و ما را از ناامیدان قرار مده (۵۶۶).  
ای تنها امید امیدواران  
«۵۱۲۲۸»

## دستِ طلب

قَلِّكَ اسْتَلُّ (۵۶۷)

سحرگاهان که نسیمی خوش، عمق وجودم را به پرواز در می‌آورد، از اندکی دورتر، نظری به خویشتن خویش می‌اندازم، وقتی  
نگاهم از پشت پنجره حقیقت بر وجودم می‌نگرد، وجودی درمانده و سراپا نیاز می‌بینم که جز حاجت و خواهندگی، هیچ چیز  
دیگری نیست. همه‌مان همین وجود سراپا نیازیم، همین فقر محضیم، آنچه هست اوست. ما عدم‌هاییم که در گروی وجود او پا  
در عرصه وجود نهاده‌ایم. بگذریم از این‌که گاه همین وجود ناچیز سراپا احتیاج، رخت غرور بر تن می‌افکند و مَنی می‌شود و  
قدرتی پوشالی در خود گمان می‌برد.

کجا بیریم این بار تمنا را؟ از که بخواهیم این دریای حاجت را؟

ای مهربان بخشنده، ای کرامت محض، جز تو که همه چیزی و وجود محضی، جز تو که بخشش کریمانه‌ات، هر ذره ناچیز را، به  
باران جود و کرم، تفضلی می‌کنی، جز تو، از که بخواهیم؟ دریغا اگر به سوی حاجتمندان و نیازمندان دست‌طلبی دراز کنیم.

قَلِّكَ اسْتَلُّ

فقط از تو می‌طلبیم.

این وجود سراسر نیازمان را به درگاه تو عرضه می‌داریم و به دست کرمت چشم امید می‌دوزیم، دامن تمنایمان را از امید  
بخشش و لطف تو پر می‌کنیم و از تو می‌خواهیم، تا در وزش نسیم لطفت در اجابت به این تمنای عاجزانه، شمیم خوش وجودت  
را حس کنیم و لطافت ریسمان مهری را که از بنده تا خدا کشیده شده، با صمیم قلب دریابیم. شاید این تمنا و این حاجت بهانه‌ای  
باشد، برای این که از تو بخواهیم، تا با تو باشیم و نور یادت را در قلبمان حس کنیم. شاید نیازمندان خواسته‌ای تا هنگام آوردن  
نیاز به درگاهت، درت را بگویم و هم کلامت گردیم تا رشته‌ی الفتان نگسلد، تا جاری مهر و عطوفت‌مان قطع نگردد تا از تو غافل  
نشویم و تو را از یاد نبریم، تو ما را خواسته‌ای پس نیاز را به این بهانه در ما نهاده‌ای و چه زیبا و کریمانه تمناهامان را پاسخ  
می‌گویی و چه لطیف، زلال بخشش را به زمین وجودمان جاری می‌کنی؛

دریغا اگر جز به درگاه تو آئیم، دریغا اگر در خانه دیگری را بزنیم دریغا اگر خواب غفلت‌مان آنقدر سنگین باشد که حتی به حاجتی  
هم به در خانه‌ات کشیده نشویم و دریغا اگر مستی فریب دنیا آنقدر در وجودمان رخنه کرده باشد که از غیر تو، طلب حاجتی  
کنیم؛ که خواستن و تمنا کردن از تو ما را به تو نزدیک می‌کند و خواستن از غیرت ما را از آنها دور و نزد آنها کوچک می‌کند (۵۶۸)

پس این چه غفلتی است که تو را رها کنیم و به دیگران امید بندیم؟

نه، جز از تو حاجتی نمی‌خواهم، که تو چون عطا کنی، به کرامت عطا کنی و چون بازراری خیر و برکت در آن جاری کنی (۵۶۹).  
کریما، من بار حاجت به درگاه تو می‌افکنم، دست طلب به سوی تو دراز می‌کنم، میخواه که حاجتمند غیر تو شوم، میسند که روی  
طلب به سوی غیر تو باز کنم، مرا دریاب که رد کردن سائل از ساحت تو دور است. (۵۷۰) مرا به کرانه دریای جود و کرمت راه ده و  
سایه بخشش همیشگی‌ات را بر سرم بیافکن.

ای وجود سراسر کردم

«۵۱۲۲۹»

## دوام ذکر

أَسْأَلُكَ... وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيمُ ذِكْرَكَ (۵۷۱)

در این آشفته بازار برهیاوهی دنیای امروز، در این جنجال بی‌انتها بر سر بودن‌ها و چگونه بودن‌ها، در این مخروبه‌های بجا مانده از  
طوفان غفلت‌ها و فراموشی‌ها، کسانی تو را می‌خوانند، در میان امواج صداها، پوچ و توخالی و بی‌مفهوم صدایی هم نام تو را  
می‌آورد و نامت زلال آرامش و قرار را جاری می‌سازد.

اگر زمینی هست، برکتی هست، بارانی هست و سیزی زندگی هست، فقط از برکت نام توست.

نام توست که زندگی را به راه می‌اندازد، باران حیات نازل می‌کند موج طراوت بر ساحل زندگی می‌افکند. خوشا دهانی که جز به  
آوردن نام تو، گشوده نشود (۵۷۲)، خوشا صدایی که به ذکر اسم تو برآید و خوشا چشمی که بر ساحل نگاهش زورق نام تو لنگر  
اندازد، خوشا آنان که در هر نفسی، به نام تو، یک دنیا طراوت را به روح سبزشان هدیه می‌کنند، خوشا آنان که یکسره در پناه نام  
تو انس می‌گیرند و خوشا آنان که به دور از هرکار لهوی، هر سخن هرزی، در کار ذکر تواند، سخن‌شان ذکر توست، گام‌های‌شان  
به نام توست، خاستن و برخاستن‌شان به نام توست. خوشا آنان که در سایه‌سار سبز و با صفای نام و یاد تو، زندگی می‌کنند.

مهربانا، لطیفا، من نیز اینک تو را می‌خوانم که چنین عطا کنی:

إِلَهِي... أَسْأَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيمُ ذِكْرَكَ

دایا از آنانم قرار ده که همیشه در ذکر تواند

آنان که با نام تو آمدند، به نام تو زیستند و به نام تو رفتند، شیرمردان روز و زاهدان شب که در چشم‌شان نور آسمانی یاد تو

می‌درخشید و در فرجام نیک زندگی‌شان، به سوی مغفرت و پاداش بزرگ تو پر کشیدند، متقینی که نام و یاد تو شیوهی

زندگی‌شان بود (۵۷۳) و با آوردن نام تو خود را در مجلس محبوب می‌دیدند. (۵۷۴)

لطیفا، در این چند راهی‌های پرفریب زندگی امروز، در این راه پر از دام و فتنه، که هر ذره آوایی دارد و مرا به خود می‌خواند، نام  
تو چراغ هدایت من است و پیوستگی یادت، ریسمان فلاح من (۵۷۵)، در این دریای پراضطراب و این غفلتگاه پرمخاطره که هرکس

را به گونه‌ای به درون گردابهای پرتلاطم خود کشیده است، نامت ساحل آرام و اطمینان قلب من است. (۵۷۶)

رحیما، من به آوردن نامت و پاشیدن عطر یادت در تمام لحظات زندگی‌ام، امید رستگاری دارم و چشم انتظار به گشایش در فیض  
و رحمت دوخته‌ام؛

عزیزا، مرا در زمهری آنان که از نام تو بازماندند و شیطان همدم و همنشین آنان گشت، قرار مده، برای‌ام خواه قلبی را که دیوار

قساوتش راه بر عطر جانبخش نام تو بر بندد و مرا به وادی گمراهی و هلاکت افکند، بر من میسند لحظه‌ای را که دنیا به فریبی،

مرا از نام تو و یاد تو غافل سازد که خود فرمودی:

«ای کسانی که ایمان آوردید، اموال و فرزندان شما، شما را از یاد خدا غافل نکنند، و هرکس چنین کند، همانا زیانکار است.» (۵۷۷)

بارالها، این خسران آشکار و زیان ابدی را بر من میسند، ای خدای مهربان من، شمیم یادت را همواره در کوچه‌های زندگیم بیغشان و آسمان دلم را به خورشید یادت نور افشان کن. در زمره‌ی خوبانی قرارم ده که چون نام تو می‌آید، قلب‌هاشان به تپش می‌افتد (۵۷۸)، آنان که در هر نفسی، نام تو را می‌آورند. از ذکر دائم برایم بالی بساز تا در آسمان مهرت به پرواز درآیم و از همه پوچی‌ها و بیهودگی‌های دنیایی که تاب و تپش، هرکس را در عمق خود فرو می‌برد، رهاییم ده.

ای مهربان پاینده

«۵۱۲۳۰»

## پیمان مودت

أَسْأَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَني مِمَّنْ... لَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ (۵۷۹)

وقتی با کسی که دوستش داری و دل در گرو مهرش نهاده‌ای، پیمانی می‌بندی، گویی تمام وجودت با آن پیمان قفل می‌خورد، انگار که آن پیمان، حدّ زنده بودن توست. خط قرم می‌شود، در زندگیت، که پا از آن فراتر نمی‌زهی و نه فقط این که به حدودش هم نزدیک نمی‌شوی، مبدا که گمان کند پیمان را شکسته‌ای. این پیمان که با محبوب بسته‌ای قاب بلوری می‌شود به دور زندگیت که اگر بشکند، گویی زندگی خود را به بازی گرفته‌ای، تا پای جان، با تمام توان، بر سر پیمان هستی و هرگز آن را از خاطر نمی‌بری. و چه پیمانی زیباتر، محکم‌تر و واقعی‌تر از پیمان انسان با محبوبش.

آن روز که همه، اول تا آخر، جمع شدند و در جواب «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»، بلی گفتند (۵۸۰) و عهد بستند که او را به خدایی باور کنند، بنده‌ی او باشند، اطاعتش کنند و غیر او را هرگز نپرستند و اطاعت نکنند، همه با هم پیمان بستند که فقط بنده‌ی خدا باشند، چه زیبا، چه با شکوه، چه پیمان گران‌قدری، چه پیمان سودمندی، مهربانا، بارالها.

أَسْأَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَني مِمَّنْ... لَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ

مرا از آنانی قرار ده که عهد تو را نشکستند

عزیزا، مرا از آنانی بشمار آور که با پیمان تو آمدند و با وفای به عهد رفتند و به فلاح و رستگاری رسیدند، از آنان که در این آشفته بازار دنیا، پیمان تو را، به متاعی ناچیز و کم ارزش نفروختند، که سودها کردند. در این خانه غرور و فریب، در این دنیای رنگ‌رنگ پر زرق و برق، که چشم و دل آدمی را به خود می‌خواند، چه بسیاری آنان که غافلانه، پیمان ارحم‌اندیشان را شکستند و بنده‌ی شیاطین شدند، بنده‌ی هرچه غیرخدا، گوهر عهد و ایمانشان را به بهایی ناچیز، در قبال اندکی لذت زودگذر و ذره‌ای خوشی پوچ و دروغین، فروختند آنان در آخرت بهره‌ای ندارند، خدا در روز قیامت با آنان سخنی نمی‌گوید و بر آنان نظر نمی‌کند، پاک نمی‌گردند و عذابی دردناک انتظارشان را می‌کشد (۵۸۱)، وای بر آنها، چه زیان روشنی! آن گاه که او رشته مهر پاره کند و جاری لطف را دریغ دارد، چه خواهند کرد آنان که پیمان را گسسته‌اند؟ آنان که عهد خدا را پس از بستن عهد شکستند و رشته‌ای را که خدا امر به وصل بودنش می‌کرد، پاره کردند، راستی که آنان زیانکارند. (۵۸۲)

مباد که باغ زندگی ما به آتش چنین زبانی بسوزد، مباد که رشته مهر از محبوب پاره کنیم و پیمان بشکنیم، از یاد ببریم که او با ما عهد کرده که شیطان را بندگی نکنیم که دشمنی است آشکار و او را بندگی کنیم و به راه راست رویم. (۵۸۳) کاش می‌فهمیدیم همین دو جمله که با او عهد بسته‌ایم، ضامن سعادت است که دست خیلی‌ها از آن کوتاه است.

مهربانا تو پاری‌مان کن تا بر سر پیمان بمانیم و عهدمان را از یاد نبریم. عزیزا، گفتی که اگر ما به عهد خود وفا کنیم و تو را بندگی

کنیم، تو نیز به عهد خود در قیامت وفا می‌کنی(۵۸۴) و پناه‌مان می‌شوی. رحیما، گفتی که هرکس به عهد خود وفا کند، پاداشی گرانقدر نزد تو دارد(۵۸۵).

ای عطوفت یگانه، در این وفای به عهد نیز از خودت یاری می‌خواهیم، تو خواه که عهدت را بشکنیم و پیمانت را به باد فراموشی بسپاریم، تو خواه که بنده‌ی غیر تو باشیم و کلام دیگری را بپذیریم، تو که نورت را از اول بودنمان در ما تابانیده‌ای، هرگز ما را از نور خود محروم مساز.

یا نور و یا رحیم

«۵۱۳۱»

## یاد معشوق

أَسْأَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ... لَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ(۵۸۶)

وقتی آب را از ماهی بگیری، تازه می‌فهمد که معنای آب چیست؟ وقتی هوا را از آدمیان بگیری تازه می‌فهمد که نفس کشیدن چه لذتی دارد، تا ماهی در آب باشد و آدمی در هوا، نه او می‌داند که آب چه نعمتی است و نه این می‌فهمد که هوا چقدر گرانبمایه و عزیز است. و ما که چون ماهی در بحر الطاف و دریای نکویی‌ها و نعمتهای او شناوریم، چگونه می‌دانیم که نعمت او بر ما کدام است؟ عزت این نعمت چگونه بر ما ظاهر می‌شود؟ تا هستیم، قدر نعمتهایش را نخواهیم شناخت و اندازه‌اش را نخواهیم دانست.

با این همه نعمت، چه بسیار که از شکرش غافل مانده و بی‌سیاس نعمتش را کفران کرده‌ایم و نیاندیشیده‌ایم که این فضل بیکران شاید آزمونی باشد برای جدا کردن آنان که شکر می‌کنند و آنان که کفران می‌ورزند(۵۸۷)، چه بی‌خیالی بزرگی، چه غفلت محضی، که از نعمتهایش یکی پس از دیگری بهره بگیریم و به مهربانی‌اش نیاندیشیم و در صدد شکری برنماییم.

مهربانا، کریم‌ا، ما را از آنان که در غفلت و بی‌خبری می‌گذارند، نه یادت را در دل دارند و نه نامت را بر لب، قرار مده، بار خدایا:

أَسْأَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ... لَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ

از آنانمان قرار ده که از شکر غافل نشوند

آنان که زبان‌شان از تسبیح تو باز نایستاد و کلام شکر تو از صفحه دلشان محو نشد، گرچه شکر تو گفتن، چون پیمانانه کردن آب دریا، ناممکن است و شاکرترین بندگانت از شکر تو ناتوانند(۵۸۸)، که با گفتن هر شکری، شکر دیگری واجب می‌گردد و نه شکر دیگری که صدها سیاس ناکفته و شکر ادا نکرده باقی می‌ماند.

پروردگارا، تو را شکر می‌کنم نه به این خاطر که تو به آن محتاجی که تو از هر چیز بی‌نیازی(۵۸۹) و محض کمالی بلکه شکر می‌کنم به خاطر خودم که سراپا نیازم و پیمانانه حاجتم به درگاہت هرگز بر نمی‌شود.

ای مهربان بخشنده، باران لطف و احسانت همیشگی است و سرچشمه جود و کرمیت، همیشه جاری، حال آن که اکثر مردم سیاسی بر لب نمی‌آورند.(۵۹۰)

عزیزا، پرده غفلت و خودخواهی را از برابر دیدگان ما بردار و زبان شکرگویمان عطا کن، از آنانمان قرار ده که به لب شکر را می‌گویند و در عمل از نعمت به راه راست بهره می‌گیرند(۵۹۱)، در دل مهر تو را جاری می‌کنند و در سپاس تو از حرمت پرهیز می‌کنند(۵۹۲) و از آنچه نخواسته‌ای دوری می‌گزینند، کلام سیاست را کلام همیشگی‌مان قرار ده و سرانجام ما را در میان بندگان شاکرت پاداشی نیکو عطا فرما.

## راه بندگی

أَسْئَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَني مِمَّنْ... لَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ (۵۹۲)

از آن روزی که به این دنیای فانی پا نهادیم، جامی بوده‌ایم لبریز از الطاف و نعمت‌های تو و نه تنها این که قبل از آمدن‌مان نیز، به فرمان بودی، به فکر سعادت‌مان، و از ما پیمان گرفتی که در دنیا شیطان را عبادت نکنیم که او دشمن است و به ضلالت می‌کشاند و تو را بیرستیم (۵۹۴) تا به مقام سعادت برسیم و وقتی که قدم در این دنیای فریبنده نهادیم، از گوشه و کنار اندر زمان فرستادی، مبدا که به راه کج برویم، امرمان کردی به آنچه که ما را به سوی خوبی‌ها می‌کشاند و نهی‌مان کردی از آنچه به بدی‌هایمان می‌خواند، به رفتن راهی که انتهایش، سیزه زار خرم سعادت باشد، فرمان‌مان دادی و از رفتن راهی که به ورطه‌ی هلاک و بیابان عذاب می‌رسید، بازمان داشتی؛

ما را به خود خواندی و رشته الفت را بر ما افکندی، خواستی که با تو سخن گوئیم و کلامت را بشنویم، خواستی که فریب شیطان را نخوریم و بیراهه نرویم، و دریغاً که ما چه بسیار کلامت را نشنیده گرفتیم و امرت را سبک شمردیم، دستورات را به پیروی نکردیم و سعادت را به بازی گرفتیم، به ورطه هلاک افتادیم و مستحق عذاب گشتیم؛ بارالها گرچه بسیار گناه کرده‌ایم و اجابت را چنان که باید انجام نداده‌ایم اما ای مهربان، همیشه مه‌ت را در سینه داشته‌ایم، و همیشه تو تنها پناه‌مان بوده‌ای، همیشه تو را خواسته‌ایم و تو را خوانده‌ایم.

اینک ای یگانه معبود، ای مهربان محض، ای بخشنده بنده نواز:

أَسْئَلُكَ... أَنْ تَجْعَلَني مِمَّنْ... لَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ

از آنانی قرارم ده که امرت را سبک نشمردند.

عزیزا، تو بزرگی، بزرگتر از آنچه که پرندگی خیال من بر آن راه یابد، خواب غفلت چگونه بر من پرده افکنده که بزرگی را نمی‌بینم و پرده‌ی حرمت حدودت را پاره می‌کنم؟ مستی چه فریبی در من شرراً انداخته که بی‌خیال حضورت، روزها را می‌گذرانم و از یادت غافل می‌مانم؟

نور یادت را همواره در آسمان دل‌مان روشن دار و ابرهای سیاه غفلت را از آسمان دل‌مان دور دار، بخواه که بشناسیمت، بخواه که قدرت را بدانیم که ما همیشه به تو محتاجیم و غفلت همیشه به ما نزدیک است.

ای بزرگ، ای بخشنده

هماره دست‌گیرم باش

## کتابنامه

(۱) اسراء، ۱۲۱.

(۲) مهدی موعود، ترجمه جلد ۱۲ بحار الانوار علامه مجلسی، ترجمه علی دوانی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، ص ۱۸۵.

(۳) همان، ص ۱۸۴.

(٤) همان، ص ١٨٥.

(٥) مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمي، ترجمه استاد الهي قمشه اي، انتشارات اسوه، چاپ سوم، ص ٨٦٦، نورابصار الوري.

(٦) همان، ص ٨٦٨: «يا نورالله الذي لا يطفى».

(٧) مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمي، ترجمه: استاد الهي قمشه اي، انتشارات اسوه - چاپ سوم، ص ٩٠٥: «بكم يمسك السماء ان تقع علي الارض».

(٨) همان، ص ٩٠٥: «انتم نور الاخيار».

(٩) همان، ص ٩٠٥: «هداة الابرار».

(١٠) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٥: «يا بن الصراط المستقيم».

(١١) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٦: «اذهبت عنهم الرجس».

(١٢) همان، ص ٨٦٤: «السلام عليك حين تقوم».

(١٣) همان، ص ٩٠٤: «لا يبلغ من المدح كنهكم».

(١٤) همان، ص ٩٠٦: «رايكم علم» و همان، ص ٨٩٨: «خزان العلم».

(١٥) همان، ص ٩٠٦: «رايكم... حلم».

(١٦) همان، ص ٩٠٦: «سجيتكم الكرم».

(١٧) همان، ص ٨٩٨: «منتهي الحلم».

(١٨) همان، ص ٨٩٨: «معدن الرحمة».

(١٩) همان، ص ٩٠٦: «شأنكم الحق».

(٢٠) همان، ص ٨٦٣: «يا تالي كتاب الله و ترجمانه».

(٢١) همان، ص ٩٠٢: «فاز من تمسك بكم».

(٢٢) همان، ص ٩٠٦: «واصدق وعدكم، كلامكم نور».

(٢٣) همان، ص ٩٠٦: «ن ذكر الخير كنتم اوله و اصله».

(٢٤) مفاتيح الجنان، زيارت جامعه، ص ٨٩٨: «و اصول الكرم».

(٢٥) همان، ص ٨٩٩: «و دعائم الاخيار».

(٢٦) همان، ص ٩٠٦: «و رأيكم... حزم».

(٢٧) همان، ص ٨٨٣: «ابن فاصم شوكة المعتدين».

(٢٨) همان، ص ٨٨٣: «صالح صادق».

(٢٩) همان، ص ٨٩٨: «و منتهي الحلم».

(٣٠) همان، ص ٨٩٨: «و خزان العلم».

(٣١) همان، ص ٨٩٨: «اصول الكرم و... عناصر الابرار».

(٣٢) مفاتيح الجنان، زيارت جامعه، ص ٩٠٦: «عادتكم الاحسان و سجيتكم الكرم».

(٣٣) همان.

(٣٤) همان، ص ٨٦٤: «الغوث و رحمة الواسعه».

(٣٥) همان، ص ٨٨٦: «ندبه: «فقد طال الصدي».

- ٣٦) مفاتيح الجنان، ص ٨٧٤: «السلام علي ربيع الانام».
- ٣٧) البيعه لله، فريده كل محمدي آرمان، ص ٨٠؛ امام رضا(ع)، علامته ان يكون شيخ السن شاب المنظر.
- ٣٨) تيش فلم، عباسعلي كامرانيان، ص ٥٧.
- ٣٩) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٦: «كيف اصف حسن ثنائكم».
- ٤٠) همان، ص ٨٧٤: «السلام علي... البدر التمام».
- ٤١) همان، ص ٨٧٤: «السلام علي الشمس الظلام».
- ٤٢) منتهي الامال، ج ٢، ص ٤٢٨، المهدي طاووس اهل الجنة».
- ٤٣) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٦: «فما احلي اسمائكم».
- ٤٤) مؤمنون، ١٤.
- ٤٥) تيش فلم، عباسعلي كامرانيان، ص ٥٧.
- ٤٦) مفاتيح الجنان، ص ٨٩١: «اللهم ارني الطلعة الرشيدة».
- ٤٧) منتهي الامال، شيخ عباس قمي، ج ٢، ص ٧٦٢.
- ٤٨) حافظ.
- ٤٩) حافظ.
- ٥٠) مفاتيح الجنان، ص ١٦٧: «بوجوده ثبتت الارض و السماء».
- ٥١) همان.
- ٥٢) همان، ص ٢٢٣: «سلام الله علي حجة الله... في ارضه».
- ٥٣) مفاتيح الجنان، ص ٨٩٩: «كهف الوري».
- ٥٤) مفاتيح الجنان، ص ٨٩٩: «بيمينه رزق الوري».
- ٥٥) همان، ص ٨٦٤: «الغوث و رحمة الواسعه».
- ٥٦) همان، ص ٩٠٥: «بكم ينزل الغيث».
- ٥٧) همان، ص ٩٠٥: «بكم يمسك السماء ان تقع علي الارض».
- ٥٨) تبارك، ٣٠.
- ٥٩) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٥: «بكم فتح الله».
- ٦٠) همان، ص ٩٠٥: «و بكم يختم».
- ٦١) همان، ص ١٦٧: «ببقائه بقيت الدنيا».
- ٦٢) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٩: «اشهد ان بولايتك تقبل الاعمال و...».
- ٦٣) همان، ص ٨٦٨: «محقق كل حق».
- ٦٤) همان، ص ٨٦٨: «و مبطل كل باطل».
- ٦٥) همان، ص ٩٠٢: «سعد من والاكم».
- ٦٦) همان، ص ٨٦٩: «اشهد ان بولايتك تقبل الاعمال».
- ٦٧) همان، ص ٨٦٩: «و اشهد ان بولايتك... تزكي افعال».
- ٦٨) همان، ص ٨٦٩: «واشهد ان بولايتك... تضاعف الحسنات».

- (٦٩) هـمان، ص ٨٦٩: «اشهد ان بولايته... تحي السينات».
- (٧٠) هـمان، ص ٩٠٠: «عصمكم الله من الزلزل».
- (٧١) مفاتيح الجنان، ص ٨٧٨: «فعرّفتنا بذلك منزلتهم».
- (٧٢) هـمان، ص ٨٦٩: «و من عدل عن ولايته... كبه الله علي منخرة في النار».
- (٧٣) هـمان، ص ٩٠٧: «من اطاعكم فقد اطاع الله».
- (٧٤) هـمان، ص ٩٠٧: «و من ابغضكم فقد ابغض الله».
- (٧٥) هـمان، ص ٩٠٢: «انتم الصراط الاقوم».
- (٧٦) هـمان، ص ٨٦٨: «انك خازن كل علم».
- (٧٧) هـمان، ص ٨٩٩: «و معادن حكمة الله».
- (٧٨) هـمان، ص ٨٩٩: «ابواب الايمان و امنا الرّحمن».
- (٧٩) هـمان، ص ٩٠٢: «والرحمة الموصولة».
- (٨٠) هـمان، ص ٩٠٢: «سعد من والاكم و هلك من عاداكم».
- (٨١) هـمان، ص ٨٦٥: «شقي من خلفكم و سعد من اطاعكم».
- (٨٢) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٢: «خاب من حجدكم و ضلّ من فارقكم».
- (٨٣) هـمان، ص ٩٠٢: «فاز من تمسك بكم».
- (٨٤) هـمان، ص ٩٠٢: «امن من لجأ اليكم».
- (٨٥) هـمان، ص ٩٠٢: «من اتبعكم فالجنة مأواه».
- (٨٦) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٢: «من حجدكم كافر».
- (٨٧) هـمان، ص ٨٩٩: «مصايح الدّحي».
- (٨٨) هـمان، ص ٨٩٩: «اعلام النقي».
- (٨٩) هـمان، ص ٩٠٤: «مؤمن بايا بكم».
- (٩٠) هـمان، ص ٩٠٤: «منتظر لامركم».
- (٩١) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٤: «مستجير بكم».
- (٩٢) هـمان، ص ٨٦٨: «نور الله الذي لا يطغي».
- (٩٣) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٥: «ليت شعري اين استقرت بك النوي».
- (٩٤) حافظ.
- (٩٥) مفاتيح الجنان، ص ٩٧٢: «اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا».
- (٩٦) هـمان، ص ٨٨٥: «عزيز عليّ ان اري الخلق و لا تري».
- (٩٧) هـمان، ص ٨٨٥: «عزيز عليّ ان... لا اسمع لك حسيساً و لا نجوي».
- (٩٨) هـمان، ص ٨٨٦: «بنفسي انت من مغيب لم يخل ممّا بنفسي انت من نازح ما نرح أنّا».
- (٩٩) ذاريات، ٢٣: «فور رب السماء والارض أنّه الحق».
- (١٠٠) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٦: «هل يتصل يومنا منك بعدة فنحظي».
- (١٠١) هـمان، ص ٨٨٦: «متي نتفع من عذب مائك».

- (١٠٢) همان، ص ٨٨٦: «هل اليك يابن احمد سبيل فنلقي».  
(١٠٣) حافظ.
- (١٠٤) مفاتيح الجنان، ص ٨٧٠: «رحوت بموالاتك و شفاعتك».  
(١٠٥) همان، ص ٩٠٦: «سجيتكم الكرم».  
(١٠٦) همان، ص ٩٠٦: «و عادتكم الاحسان».
- (١٠٧) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٨: «رضيتك يا مولاي اماماً و هادياً و ولياً و مرشداً لا ابتغي بك ب لا ولا اتخذ من دونك ولياً».  
(١٠٨) همان.  
(١٠٩) همان.  
(١١٠) همان.
- (١١١) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٨: «واجعلنا ممن يأخذ بحجزتهم و يمكث في ظلمهم و اعنا علي تادية حقوقه اليه و الاجتهاد في طاعته».  
(١١٢) همان.  
(١١٣) همان.  
(١١٤) همان.
- (١١٥) همان، ص ٨٨٨: «و امن علينا برضاه و هب لنا رأفته و رحمته و دعائه و خيره».  
(١١٦) همان.
- (١١٧) همان، ص ٩٠٢: «سعد من والاکم».  
(١١٨) مفاتيح الجنان، ص ٨٩٥: «قونا علي طاعته و ثبتنا علي مشايخته و امن علينا بمتابعته».  
(١١٩) همان.  
(١٢٠) همان.
- (١٢١) همان، ص ٨٩٥: «واعذنا من السأمة و الكسل و الفترة».  
(١٢٢) همان، ص ٨٩٥: «واجعلنا ممن تنتصر به لديك».  
(١٢٣) همان، ص ٨٩٥: «وتجعلنا في الجنة معه».
- (١٢٤) تپش قلم، عباسعلي كامرانيان، انتشارات كيهان، ج ٤، ص ٦٢.  
(١٢٥) صف، ٤.
- (١٢٦) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٦: «اوليانك هم الفائزون».  
(١٢٧) همان، ص ٨٦٨: «اعدائك هم الخاسرون».
- (١٢٨) مفاتيح الجنان، ص ٨٩١: «اللهم اني اجدوله في صبيحة يومي هذا و ما عشت من ايامي عهداً».  
(١٢٩) مفاتيح الجنان، ص ٢٢٤: «كثر الله انصارك و اعوانك».
- (١٣٠) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٥: «بكم يمسك السماء ان تقع علي الارض».  
(١٣١) همان، ص ٩٠٠: «عصمكم الله من الزل و امنكم من الفتن».
- (١٣٢) همان، ص ٩٠٧: «من اطاعكم فقد اطاع الله».  
(١٣٣) نساء، ٥٢.

- (١٣٤) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٥: «واجعلني ممن... يسلك سبيلكم».
- (١٣٥) همان، ص ٩٠٢: «انتم الصراط الاقوم».
- (١٣٦) همان، ص ٩٠١: «و من والاكم فقد والي الله».
- (١٣٧) همان، ص ٩٠١: «و من احبكم فقد احب الله».
- (١٣٨) همان، ص ٩٠١: «و من عاداكم فقد عادي الله».
- (١٣٩) شرح اصول كافي، ملاصدرا، ج ٢، ص ٤٨٧: «لو بقيت الارض بغير امام لساخت».
- (١٤٠) مفاتيح الجنان، ص ٢٢٤: «سلام مخلص لك في الولاية».
- (١٤١) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٣: «مؤمن بكم».
- (١٤٢) همان، ص ٩٠٤: «مطيع لكم».
- (١٤٣) همان، ص ٩٠٤: «عارف بحفكم».
- (١٤٤) همان، صص ٩٠٣، ٩٠٤: «سلم لمن سالمكم و حرب لمن حاربكم».
- (١٤٥) همان.
- (١٤٦) همان، صص ٢٢١، ٢٢٢: «دعای حضرت مهدي(عج) اللهم ارزقنا توفيق الطاعة و بعد المعصية و صدق النبيه و عرفان الحرمة... و سدد السنننا بالصواب و الحكمة و املا قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهر بطوننا من الحرام و الشبهه و اكفف ايدينا ن الظلم و السرقة».
- (١٤٧) مفاتيح الجنان.
- (١٤٨) همان.
- (١٤٩) همان.
- (١٥٠) همان، ص ٢٢٢: «اللهم... اغضض ابصارنا عن الفجور و الخيانه و السدد اسماعنا عن اللغو و الغيبة».
- (١٥١) ميزان الحكمه، روايت ٩٥٢.
- (١٥٢) مفاتيح الجنان، ص ٢٢٤: «السلام عليك يا مولاي سلام مخلص لك في الولاية».
- (١٥٣) همان، ص ٨٨٦: «بنفسي انت امنية شائق يتمني من مؤمن و مؤمنة».
- (١٥٤) همان، ص ٨٧٠: «رجوت بموالاتك و شفاعتك محو ذنوبي و ستر عيوبي».
- (١٥٥) مفاتيح الجنان، ص ٨٧٠: «فكن لوليك يا مولاي عند تحقيق امله».
- (١٥٦) همان، ص ٨٧٠: «و سنل الله غفران زلله فقد تعلق بحبلك و تمسك بولايتك».
- (١٥٧) همان، ص ٩٠٧: «من احبكم فقد احب الله».
- (١٥٨) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٦: «فاز الفائزون بولايتكم».
- (١٥٩) همان، ص ٩٠٦: «و علي من حجد ولايتكم غضب الرحمن».
- (١٦٠) ميزان الحكمه، محمدي ري شهري، روايت شمارهي ٢٢٥٩٤.
- (١٦١) ميزان الحكمه، روايت ٢٢٥٩٥.
- (١٦٢) ميزان الحكمه، روايت ٢٢٥٩٦.
- (١٦٣) ميزان الحكمه، روايات ١٣٦٥١ تا ١٣٦٥٥.
- (١٦٤) همان.

١٦٥) تپش قلم، ج ٤، ص ٧١، توقيع مبارك امام(ع) كه توسط شيخ محمد كوفي شوشترى براى آيت الله العظمي سيدابوالحسن اصفهاني صادر فرمودند.

١٦٦) مفاتيح الجنان، ص ٢٢٢: «و تفضّل علي علمائنا بالزهد و النّصيحة».

١٦٧) مفاتيح الجنان، ص ٢٢٢: «و تفضل... علي مرضي المسلمين بالشفاء و الرّحمة و علي موتاهم بالرّافة و الرّحمة و...»

١٦٨) مفاتيح الجنان، ص ٢٢١: «اللّهم ارزقنا توفيق الطاعة و بعد المعصية و صدق النية و عرفان الحرمة و...»

١٦٩) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٢: «با دوست شما دوستم».

١٧٠) همان، ص ٩٠٤: «مطيع امر شمايم».

١٧١) همان، ص ٩٠٤: «منتظر امر ظهورم».

١٧٢) مفاتيح الجنان، ص ٢٢١: «و ضاقت الارض و منعت السماء».

١٧٣) همان، ص ٩٠٢: «هذي من اعتصم بكم».

١٧٤) ميزان الحكمه، محمدي ري شهري، روايت ١٥١٤٦.

١٧٥) همان، روايت ١٥١٤٢.

١٧٦) تكوير، ٢٦.

١٧٧) حافظ.

١٧٨) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٢: «هذي من اعتصم بكم».

١٧٩) همان، ص ٩٠٢: «سعد من والاكم».

١٨٠) همان، ص ٩٠٢: «فاز من تمسك بكم».

١٨١) همان، ص ٩٠٢: «من اتبعكم فالجنة مأواه».

١٨٢) همان، ص ٩٠٦: «و اشرفت الارض بئوركُم».

١٨٣) همان، ص ٩٠٦: «و اشرفت الارض بئوركُم».

١٨٤) ذاربات / ٢٣: «فورب السماء و الارض انه الحق».

١٨٥) حديد / ١٧: «إعلموا أنّ الله يحيي الأرض بعد موتها».

١٨٦) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٨: «... و انّ وعد الله فيك حق».

١٨٧) حافظ.

١٨٨) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٩: «بذلك امرني ربي رب العالمين فلو تناولت الدهور... لم ازدد فيك يقيناً و لك الآ حياً».

١٨٩) همان.

١٩٠) همان، ص ٩٠٢: «مؤمن بكم».

١٩١) همان، ص ٩٠٢: «موالٍ لكم».

١٩٢) همان، ص ٩٠٤ و ٩٠٢: «... سلم لمن سالمكم و حرب لمن حاربكم».

١٩٣) همان، ص ٢٢٤: «كثرالله انصارك و اعوانك».

١٩٤) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٤: «مصدق برجعتمكم».

١٩٥) حافظ.

١٩٦) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٥: «يسلك سيلكم».

- (١٩٧) ميزان الحكمة، رواية ١١٩٦.
- (١٩٨) ميزان الحكمة، رواية ٨٤٠.
- (١٩٩) مفاتيح الجنان، ص ٨٩٥: «و اعذنا من السامة والكسل و الفترة».
- (٢٠٠) همان، ص ٨٨٩: «اللهم اني اجدد في هذا اليوم و في كل يوم عهداً و عقداً».
- (٢٠١) همان، ص ٨٨٦: «اترانا تحفُّ بك و انت تام المَلّا و قد مَلَّتْ الارضَ عدلاً».
- (٢٠٢) رعد / ٢٨.
- (٢٠٣) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٨: «انّ وعدالله فيك حق».
- (٢٠٤) ميزان الحكمة، رواية ١١٩٧.
- (٢٠٥) همان، رواية ١١٩٥.
- (٢٠٦) ميزان الحكمة، رواية ١٢٠١.
- (٢٠٧) همان، رواية ١٢٠٢.
- (٢٠٨) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٥: «اشهد انك حجة الله و أنّ رجعتكم حق لا ريب فيها».
- (٢٠٩) همان، ص ٨٦٩: «فلو تطاولت الدهور لم ازدد... لظهورك الّا متوقفاً و منتظراً».
- (٢١٠) همان، ص ٩٧٠: «و لا تسننا ذكره و انتظاره».
- (٢١١) معارج / ٣٦.
- (٢١٢) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٩: «فلو تطاولت الدهور و تبادت الاعمار لم ازدد فيك الا يقيناً».
- (٢١٣) مفاتيح الجنان، ص ٩٧٢: «احي به قلوب الميتة».
- (٢١٤) همان، ص ٨٨٦: «بنفسي انت امنية شايق يتمني من مؤمن و مؤمنة ذكراً فحناً».
- (٢١٥) همان، ص ٩٠٤: «قلبي لكم مُسَلِّم».
- (٢١٦) همان، ص ٩٠٧: «من اطاعكم فقد اطاع الله».
- (٢١٧) مفاتيح الجنان، ص ٩٦٩: «لئن قلبي لولي امرك».
- (٢١٨) همان، ص ٩٧٠: «و لا تسننا ذكره و الايمان به و فؤة اليقين في ظهوره».
- (٢١٩) همان.
- (٢٢٠) همان.
- (٢٢١) همان، ص ٩٧٠: «اللهم و لا تسلبنا اليقين لطول الامد في غيبة».
- (٢٢٢) همان، ص ٨٧٦: «و ثبت به القلب».
- (٢٢٣) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٢.
- (٢٢٤) همان، ص ٨٨٩: «اللهم اني اجدد في هذا اليوم و في كل يوم عهداً و عقداً و بيعةً في رقتي».
- (٢٢٥) همان، ص ٨٨٦: «هل من مُعين فأطيل معه العويل و البكاء».
- (٢٢٦) همان، ص ٨٨٦: «هل من جزوع فاساعد جزعه».
- (٢٢٧) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٤: «لك الوفاء و الجمي» و ص ٨٦٩: «فابذل نفسي ومالي و ولدي و اهلي و جميع ما خولني ربي بين يديك».
- (٢٢٨) همان، ص ٨٨٤: «بابي انت و امي و نفسي».

- (٢٣٩) همان، ص ٩٠٥: «و جعلني ممن يختص اناركم و يسلك سبيلكم».
- (٢٣٠) همان، ص ٨٩٥: «اعدنا من كل السامة و الكسل و الفترة».
- (٢٣١) همان.
- (٢٣٢) مفاتيح الجنان، ص ٢٢١: «و ضاقت الارض و منعت السماء».
- (٢٣٣) همان، ص ٩٧٣: «احي به قلوب المية».
- (٢٣٤) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٩: «ان بولايتك تقبل الاعمال و تزكي الافعال و تضاعف الحسنات و تمحي السيئات».
- (٢٣٥) همان.
- (٢٣٦) همان.
- (٢٣٧) همين، ص ٩٠٢: «و ما خصنا به من ولايتكم طيباً لخلقنا و طهارة لا نفسنا و تزكية لنا و كفارة لذنوبنا».
- (٢٣٨) همان، ص ٨٦٩: «فمن جاء بولايتك و اعترف بامامتك قبلت اعماله و صدقت اقواله».
- (٢٣٩) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٩: «و من عدل عن ولايتك و جهل معرفتك و استبدل بك غيرك كبه الله علي منحرة في النا و لم يقبل الله له عملاً و لم يقم له يوم القيامة و زناً».
- (٢٤٠) همان، ص ٩٠٢: «انتم الصراط الافوم».
- (٢٤١) همان، ص ٩٠٧: «من اطاعكم فقد اطاع الله».
- (٢٤٢) همان، ص ٩٧: «و من ابغضكم فقد ابغض الله».
- (٢٤٣) مفاتيح الجنان، ص ٨٩١: «اللهم ارني الطلعة الرشيدة».
- (٢٤٤) ليل / ١ و ٢، و الليل إذا يغشي و النهار إذا تجلّى.
- (٢٤٥) مفاتيح الجنان، ص ٩٧٣: «واحي به قلوب المية».
- (٢٤٦) مفاتيح الجنان، ص ٩٧٣: «واحي به قلوب المية».
- (٢٤٧) همان، ص ٨٨٤: «ابن حاصد فروع الفي و الشقاق».
- (٢٤٨) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٤: «أبْنِ طامس اثار الزيح و الاهواء».
- (٢٤٩) همان، ص ٢٢٣: «مطهر الارض و ناشر العدل».
- (٢٥٠) همان، ص ٨٨٤: «ابن صاحب يوم الفتح».
- (٢٥١) همان، ص ٨٨٤: «أبْنِ وجه الله الذي اليه يتوجه الاولياء».
- (٢٥٢) همان، ص ٩٧٣: «و اشف به صدور الوغرة».
- (٢٥٣) همان، ص ٨٨٤: «ابن باب الله الذي منه يوتي».
- (٢٥٤) همان، ص ٨٦٤: «الغوث و الرحمة الواسعة».
- (٢٥٥) همان، ص ٩٧٣: «احي بوليك القرآن».
- (٦٢) همان، ص ٩٧٣: «اجمع به الاهواء المختلفه علي الحق و اقم به الحدود المعطله».
- (٢٥٧) همان.
- (٢٥٨) مفاتيح الجنان، ص ٨٩٤: «اعز به المؤمنين».
- (٢٥٩) سورهي انعام، آيه ١٥٨، يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ.
- (٢٦٠) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٢: «أبْنِ قاصم شوكة المعتدين».

- (٢٦١) همان، ص ٨٧٥: «و مبير الكافرين».
- (٢٦٢) قمر / ١: «اقتربت الساعة».
- (٢٦٣) همان، ص ٩٠٢: «انتم الصراط الافوم».
- (٢٦٤) همان، ص ٨٨٥: «يابن الصراط المستقيم».
- (٢٦٥) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٨: «السلام عليك يا سبيل الله الذي من سلك غيره هلك».
- (٢٦٦) الرحمن / ٤١.
- (٢٦٧) غاشيه / ١.
- (٢٦٨) مفاتيح الجنان، ص ٨٦٨: «السلام عليك يا نور الله الذي لا يطفي».
- (٢٦٩) مفاتيح الجنان، ص ٢٢١: «الهي عظم البلاء و برح الخفا و انكشف الغطا و انقطع الرجا و ضافت الارض و منعت السماء».
- (٢٧٠) همان.
- (٢٧١) همان.
- (٢٧٢) همان.
- (٢٧٣) همان، ص ٢٢١: «ففرج عنا بحقهم قرحاً عاجلاً كلمح البصر أو هو أقرب».
- (٢٧٤) همان.
- (٢٧٥) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٥: «بكم ينفس الهم و يكشف الضر».
- (٢٧٦) همان.
- (٢٧٧) همان، ص ٢٢٤: «انت الذي تملأ الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً».
- (٢٧٨) مفاتيح الجنان، ص ٨٧١: «و اطلع به الحق بعد الافول و اجل به الظلمة و اكشف به الغمة».
- (٢٧٩) همان.
- (٢٨٠) همان.
- (٢٨١) همان، ص ٨٧٤: «نضره الايام».
- (٢٨٢) همان، ص ٨٧٤: «السلام علي الشمس الظلام».
- (٢٨٣) مفاتيح الجنان، ص ٨٧٤: «السلام علي ربيع الانام».
- (٢٨٤) همان، ص ٨٧٠: «فان ادركت ايامك الزاهره».
- (٢٨٥) همان، ص ٢٢٠: «و افتح لي يا رب باب الفرج بطولك و اكسير عني سلطان الهم بحولك».
- (٢٨٦) همان.
- (٢٨٧) همان، ص ٢٢٠: «و هب لي من لدنك رحمة و فرجاً هنيئاً».
- (٢٨٨) همان، ص ٨٧١: «اللهم اعز به الدين بعد الخمول و اطلع به الحق بعد الافول و اجل به الظلمة و اكشف به الغمة».
- (٢٨٩) ذاريات / ٢٣: «قورب السماء و الارض انه الحق».
- (٢٩٠) اسراء / ٨١.
- (٢٩١) روم / ٤: «و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله».
- (٢٩٢) انبياء / ١٠٥: «و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون».
- (٢٩٣) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٦: «متي ترد منا هلك الروية فنروي».

- (٢٩٤) مفاتيح الجنان، ص ٢٢١: «انت الذي تملأ الارض قسطاً و عدلاً بعد ما مُلئت ظُلمً و جوراً».
- (٢٩٥) مفاتيح الجنان، ص ٩٦٨: «اللهم عَرَّفني حجتك فانك إن لم تُحَرِّفني حجتك ضَلَّتُ عن ديني».
- (٢٩٦) همان، ص ٩٦٩: «اللهم فبيني علي دينك و استعملني بطاعتك و لين قلبي لولي امرك و عافني مما امتحنت به خلقك به».
- (٢٩٧) همان.
- (٢٩٨) همان، ص ٨٨٣.
- (٢٩٩) مفاتيح الجنان، ٩٠٣: «أشْهَدُ اللّٰهَ... أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ و بما امنتم به».
- (٣٠٠) همان، ص ٩٠٤: «مطيعٌ لكم، عارفٌ بحقكم، مقرٌّ بفضلكم».
- (٣٠١) همان.
- (٣٠٢) همان، ص ٩٠٤: «مصدقٌ برجعتم، منتظرٌ لامركم».
- (٣٠٣) مفاتيح الجنان، ص ٨٩٢: «اللهم اذفع عن وليك و خليفتك و حجتك علي خلقك و لسانك المعبر عنك الناطق بحكمتك».
- (٣٠٤) همان، ص ٨٩٣: «و اعذهُ مِن شَرِّ جميع ما خلقت».
- (٣٠٥) همان، ص ٨٩٣: «يحفظك الذي لا يضيع من حفظه به».
- (٣٠٦) صف / ٨: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ».
- (٣٠٧) مفاتيح الجنان، ص ٨٩٣: «وَ أَلَيْسَهُ دِرْعَكَ الحَصِينَةَ».
- (٣٠٨) همان، ص ٨٩٣: «وَ حَقَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ حَقًّا».
- (٣٠٩) همان، ص ٨٦٤: «السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد».
- (٣١٠) همان، ص ٨٦٤: «السلام عليك حين تصلي و تفتت».
- (٣١١) همان، ص ٨٦٤: «السلام عليك حين تركع و تسجد».
- (٣١٢) مفاتيح الجنان، ص ٢٢١: «و ضاقت الارضُ و منعت السماء».
- (٣١٣) همان.
- (٣١٤) همان، ص ٢١٩: «يا من تحل به عَقْدُ المكاره و يا من يفتأ به حَدُّ الشدائِدِ و يا من يَلْتَمَسُ منه المخرَجُ إلي روح الفرج».
- (٣١٥) مفاتيح الجنان، (ص) ٢١٩: «يا من تحل به عَقْدُ المكاره و يا من يفتأ به حَدُّ الشدائِدِ و يا من يَلْتَمَسُ منه المخرَجُ إلي روح الفرج».
- (٣١٦) همان.
- (٣١٧) همان، ص ٢١٩: «مَصَّتْ علي اِرادتكِ الأشياء».
- (٣١٨) همان، ص ٢٢٠: «لا يندفع منها الا ما دفعت».
- (٣١٩) همان، ص ٢٢٠: «و افتح يا رب باب الفرج بطولك و اكسر عني سلطان الهمِّ بحولك».
- (٣٢٠) همان.
- (٣٢١) مفاتيح الجنان، ص ٨٧٢: «اللهم طال الانتظار و شمت منا الفجار».
- (٣٢٢) همان، ص ٩٧٢: «اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا و غيبة امامنا و شدة الزمان علينا و وقوع الغتن بنا و كثرة عدوا و قلة عددنا».
- (٣٢٣) همان، ص ٨٧٢: «اللهم فافرح ذلك عنا بفتح منك تعجله و نصر منك تعزه و امام عدل تظهره».

(٢٢٤) همان.

(٢٢٥) همان.

(٢٢٦) همان.

(٢٢٧) مفاتيح الجنان، ص ٨٨٧: «اللهم انت كشاف الكرب و البلوي».

(٢٢٨) همان، ص ٩٧٢: «اللهم انا نسنلك ان تأذن لوليك في اظهار عدلك في عبادك».

(٢٢٩) همان.

(٢٣٠) همان، ص ٨٩٢: «و ارحم استكانتنا بعده».

(٢٣١) همان، ص ٨٩١: «عجل فرجه و سهل مخرجه».

(٢٣٢) همان.

(٢٣٣) مفاتيح الجنان، ص ١٦٧: «بقائه بقيت الدنيا».

(٢٣٤) تبارك / ٣٠: «فمن ياتيكم بماء معين».

(٢٣٥) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٦: «بكم اخرجنا الله من الدل و فرج عنا غمرات الكرب و انقذنا من شفاجر الهلكات».

(٢٣٦) همان.

(٢٣٧) همان.

(٢٣٨) مفاتيح الجنان، ص ٩٠٢: «سعد من والاكم».

(٢٣٩) همان ص ٩٦٨: «اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف رسولك».

(٢٤٠) همان، ص ٩٦٨: «اللهم عرفني رسولك فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجتك».

(٢٤١) همان، ص ٩٦٨: «اللهم عرفني حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك صلت عن ديني».

(٢٤٢) مفاتيح الجنان، ص ٩٦٨: «اللهم لا تمنني ميته جاهلية و لا تزغ قلبي بعد اذ هديتني».

(٢٤٣) فرازي از مناجات شعبانیه.

(٢٤٤) فرازي از دعای کميل «الهي و ربي من لي غيرك».

(٢٤٥) مناجات شعبانیه: الهي ان من انتهج بك لمستنير و ان من اعتصم بك لمستجير و قد لذت بك.

(٢٤٦) سوره ي رعد آيه ٢٩ «و عنده حسن ماب».

(٢٤٧) فرازي از مناجات شعبانیه.

(٢٤٨) نحل آيه ٩٦، «و ما عندكم ينقد و ما عند الله باق»

(٢٤٩) قصص، آيه ٦٠، «و ما عند الله خير و ابقي افلا تعقلون»

(٢٥٠) مزمل، آيه ٢٠، «و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله هو خيراً و اعظم اجراً».

(٢٥١) جمعه، آيه ١١، «و ما عند الله خير من الله و من التجارة»

(٢٥٢) انعام، آيه ١٦٠، «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها».

(٢٥٣) بقره، آيه ٣٦١، «مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة و الله

يضاعف لمن يشاء»

(٢٥٤) همان، آيه ٢٤٥، من ذالذي يفرض الله قرصاً حسناً فيضاعفه له اضعافاً كثيرة»

(٢٥٥) صحيفه سجديه، دعای ٢٠، واجعل ما حولتني من حطامها، و عجلت لي من متاعه، بلغة الي جوارك و وصلة الي قربك و

- ذريعة الي جنتك».
- (٢٥٦) صحيفه سجديه، دعاي ٢٠. «وأحب بي سبيل الهداية للبر فيما انفق منه»
- (٢٥٧) صحيفه سجديه، دعاي ٢٠، «و ما زَوَّيْتَ عني من متاع الدنيا الغانية فاذخرة لي في خزائنك الباقية»
- (٢٥٨) سورهي نحل، آيه ٩٥، «انما عندالله هو خير لكم ان كنتم تعلمون»
- (٢٥٩) فرازي از مناجات شعبانيه.
- (٢٦٠) آل عمران، آيه ٢٩، «قل إن نخفوه ما في صدوركم أو تبدوه يعلمه الله».
- (٢٦١) احزاب، آيه ٥١، «و الله يعلم ما في قلوبكم».
- (٢٦٢) آل عمران، آيه ٥، «إن الله لا يخفي عليه شيء في الارض و لا في السماء».
- (٢٦٣) صحيفه سجديه، دعاي ٢١ «هذا مقام من...عدّد من ذنوبه ما انت احصي لها خشوعا».
- (٢٦٤) صحيفه سجديه، «اللهم انك اعلم بما عملت، فاغفر لي ما علمت».
- (٢٦٥) مفاتيح الجنان، مناجات شعبانيه.
- (٢٦٦) مفاتيح الجنان، مناجات شعبانيه، فإني لا أقدِرُ لِنَفْسِي دَفْعاً وَ لا أملكُ لها نَفْعاً.
- (٢٦٧) مضمون آيه ٢٤ سوره سبا، قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ.
- (٢٦٨) مانده، آيه ١١٤، وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.
- (٢٦٩) دعاي ٢٩ از صحيفه سجديه، اللَّهُمَّ إِنَّكَ آتَيْتَنَا فِي آرْزَاقِنَا يَسُوءَ ظَنٍّ...حَتَّى التَّمَسْنَا آرْزَاقَكَ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ.
- (٢٧٠) دعاي ٢٠ از صحيفه سجديه، وَ اغْنِنِي وَ أوسعْ عَلَيَّ فِي رزْقِكَ.
- (٢٧١) مانده، آيه ١١٤.
- (٢٧٢) مفاتيح الجنان، ترجمه الهي قمشه اي - ص ٢٨٩، مناجات شعبانيه.
- (٢٧٣) دو بند اخير برگرفته از تفسير آيه ١٦٠ سورهي ال عمران در تفسير نورالثقلين مي باشد.
- (٢٧٤) نساء، آيه ١٢٩، «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً».
- (٢٧٥) آل عمران، آيه ١٢، «وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ».
- (٢٧٦) نساء آيه ١٢٩. (تكرار).
- (٢٧٧) صحيفه سجديه، دعاي ٢٨، ص ١٥٩، «فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُ بِاِلهِي مِنْ اِناسٍ طَلَبُوا العِزَّ يَغْيِرُكَ فِدْلُوا وَ رامُوا الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاكَ فَافْتَقَرُوا وَ حَاولُوا الإرتفاعَ فَاتَّضَعُوا».
- (٢٧٨) مضمون آيه ٧ از سورهي محمد(ص) «إِنْ تَنصَرُوا لِلَّهِ، يَنصُرْكُمْ».
- (٢٧٩) صحيفه سجديه، دعاي ٢٨، أَنْتَ الْمُخْصُوصُ قَبْلَ كُلِّ مَدْعُوِّ بِدَعْوَتِي، لا يَشْرِكُكَ أَحَدٌ فِي رَحَائِي.
- (٢٨٠) اشاره به آيه ٢٢ از سورهي اسراء، لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَ خُذُلاً.
- (٢٨١) مفاتيح الجنان، مناجات شعبانيه، ص ٢٩٢، إلهي إِنْ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ وَ مَنْ لا دَبِّكَ غَيْرُ مَخْذُولٍ.
- (٢٨٢) آل عمران، آيه ١٦٠: إِنْ يَخْذُ لَكُمْ قَمَنَ دَا الَّذِي يَنصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ.
- (٢٨٣) آل عمران، آيه ٢٦، «وَ نُعِزُّ مَنْ نَشَاءُ وَ نَذِلُّ مَنْ نَشَاءُ».
- (٢٨٤) مفاتيح الجنان، مناجات شعبانيه.
- (٢٨٥) مفاتيح الجنان، دعاي كميل: «وَ هَذَا ما لا تَقُومُ لَهُ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ».
- (٢٨٦) همان «إِرْحَمْ صَعْفَ بَدَنِي وَ رِقَّةَ جِلْدِي وَ دِقَّةَ عَظْمِي».

- ۲۸۷) مفاتیح الجنان، دعای کمیل، «أُتْرَاكَ مُعَذَّبِي يَنَارَكَ بَعْدَ تَوْحِيدِكَ»
- ۲۸۸) همان «أُتْسَلِّطُ النَّارَ عَلَيَّ وَجُوهُ خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً»
- ۲۸۹) صحیفه سجادیه، دعای ۱۲ «يَا مَنْ عَفْوُهُ أَكْثَرُ مِنْ نِقْمَتِهِ»
- ۲۹۰) همان، «يَا مَنْ رَضَاهُ أَوْفَرَ مِنْ سَخَطِهِ»
- ۲۹۱) فرازی از دعای کمیل، «لا یمكن الفرار من حکومتك».
- ۲۹۲) مناجات شعبانیه.
- ۲۹۳) صحیفه سجادیه دعای ۱۰، «إِلَى أَيْنَ مَذْهَبِنَا عَنْ بَابِكَ».
- ۲۹۴) مناجات شعبانیه، «إِن اخذتني بجرمي، أخذتُك يعفوك».
- ۲۹۵) صحیفه سجادیه دعای ۱۰، «إِن تَشَأْ تَعَذِّبْنَا فَبِعَدْلِكَ».
- ۲۹۶) مناجات شعبانیه: «الهي ان كنت غير مستأهل لرحمتك فأنت اهل ان تجود عليّ بفضل سعتك».
- ۲۹۷) صحیفه سجادیه دعای ۱۰، «فإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ».
- ۲۹۸) فرازی از مناجات شعبانیه.
- ۲۹۹) اعراف، آیه ۳۴، «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ».
- ۴۰۰) نوح، آیه ۴، «إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ».
- ۴۰۱) همان، دعای ۵۱ «لَا مَقْرِبِي فَافِرٌ».
- ۴۰۲) صحیفه سجادیه، دعای ۵۲ «و لا ملجأ له منك إلا اليك».
- ۴۰۳) واقعه، آیه ۱۱، «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ».
- ۴۰۴) واقعه، آیه ۸۸ «فَإِنَّمَا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ حَنَّةٌ نَعِيمٌ».
- ۴۰۵) صحیفه سجادیه، دعای ۵۲، «و فكره قليل لما هو صائر إليه... و فتنه الهوي و استمكنك منه الدنيا و أطله الأجل».
- ۴۰۶) همان.
- ۴۰۷) همان، دعای ۴۰، «وَإِنصَبِ الْمَوْتَ بَيْنَ أَيْدِينَا نَصَبًا».
- ۴۰۸) فرازی از مناجات شعبانیه.
- ۴۰۹) صحیفه سجادیه، دعای ۳۱، «من ذنوب أدبرت لذاتها فذهبت و اقامت تبعاتها، فلزمت».
- ۴۱۰) همان، دعای ۳۲، «لَا شَفِيعَ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ، وَلَا خَفِيرَ يُؤْمِنُنِي عَلَيْكَ وَلَا حِصْنَ يَحْجِبُنِي عَنْكَ وَلَا لَذَّ الْجَأَلِيَّةِ مِنْكَ».
- ۴۱۱) صحیفه سجادیه، دعای ۳۲، «و استوجبت بسوء سعبي سخطتك».
- ۴۱۲) احزاب، آیه ۳۶، «و من يعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبيناً».
- ۴۱۳) جن، آیه ۲۲، «و من يعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدين فيها ابداً».
- ۴۱۴) صحیفه سجادیه دعای ۳۲، «و من نار تذر العظام رميماً و تسقي أهلها حميماً».
- ۴۱۵) فرازی از دعای کمیل، «ام كيف يشتمل عليه زفيرها و...، أم كيف يتقلقل بين اطباقها و...»
- ۴۱۶) صحیفه سجادیه دعای ۳۲، «اجرنی منها بفضل رحمتك، و اقلني عثراتي بحسن اقلتك».
- ۴۱۷) سورهی غافر آیه ۵۲، «يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم».
- ۴۱۸) فرازی از مناجات شعبانیه.
- ۴۱۹) فرازی از دعای کمیل، «کم من ثناء جميل لست أهلاً له نشرته».

- ٤٢٠) و ٤ - صحيفه سجديه، دعاي ١٦، «فَكَمْ مِنْ عَابَةِ سَتَرْتَهَا عَلَيَّ فَلَمْ تُفْضَحْنِي وَ كَمْ مِنْ ذَنْبٍ عَطَيْتُهُ عَلَيَّ فَلَمْ تَشْهَرْنِي وَ كَمْ مِنْ شَائِبَةِ الْمَمْتُ بِهَا فَلَمْ تَهْتِكْ عَنِّي سِتْرَهَا وَ لَمْ تُقَلِّدْنِي مَكْرُوهَ سِتْرَارِهَا».
- ٤٢١) كهف، آيه ٤٩، «و وجدوا ما عملوا حاضراً».
- ٤٢٢) صحيفه سجديه دعاي ٣٩ «فَإِنِّي مَا يُوجِبُ لَهُ حُكْمَكَ».
- ٤٢٣) همان، «خَلَّصْنِي مِمَّا يَحْكُمُ بِهِ عَدْلُكَ».
- ٤٢٤) همان، «فَإِنَّ قُوَّتِي لَا تَسْتَقِلُّ بِنِعْمَتِكَ».
- ٤٢٥) مناجات شعبانيه، «و انا احوجُ إلي سِتْرِهَا مِنْكَ فِي الْآخِرِي».
- ٤٢٦) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٤٢٧) غافر، آيه ٦٠، «ادْعُونِي، أَسْتَجِبْ لَكُمْ».
- ٤٢٨) بقره، آيه ١٨٦ «فَإِنِّي قَرِيبٌ أَحْبَبْتُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ».
- ٤٢٩) كنز العمال، ٣١٥٥، رسول الله (ص) «ما كان الله ليفتح لعبد الدعاء فيغلق عنه باب الإجابة، الله اكرم من ذلك».
- ٤٣٠) بحار الانوار ٧/١١٢/٧٨ امام حسن (ع): «ما فتح الله عز و جل علي احدٍ باب مسألةٍ فخرن عند باب الإجابة».
- ٤٣١) بحار الانوار ٣٩/٣٠٢/٩٣ امام صادق (ع) «عليكم بالدعاء فانكم لا تقرّبون إلي الله بمثله».
- ٤٣٢) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٤٣٣) بقره، آيه ٢١٢ «و الله يهدي من يشاء إلي صراط مستقيم».
- ٤٣٤) زمر، آيه ٣٧، «و من يهد الله فما له من مضل».
- ٤٣٥) حج، آيه ١٨، «و من يهن الله فما له من مكرم».
- ٤٣٦) اشاره به آيه ١٧٨ سوره ي اعراف «من يهد الله فهو المهتدي و من يضل فاولئك هم الخاسرون».
- ٤٣٧) آل عمران، آي ٨ «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا».
- ٤٣٨) صحيفه سجديه، دعاي ١، «الحمد لله علي ما... فتح لنا من ابواب العلم بربوبيته و دلنا عليه من الاخلاص له في توحيده و جنبنا من الالحاد و الشك في امره».
- ٤٣٩) صحيفه سجديه، دعاي ٤٢، «و جعلته نوراً نهتدي من ظلم الضلالة و الجهالة ياتباعه».
- ٤٤٠) همان، دعاي ٤٤، «الحمد لله الذي حباناً بدينه، و اختصنا بملئته و سبّلنا في سبيل احسانه».
- ٤٤١) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٤٤٢) اعراف، آيه ١٧ «و لا تجد اكثرهم شاكرين».
- ٤٤٣) تكوير، آيه ٢٨ «قَائِنٌ تَذْهَبُونَ».
- ٤٤٤) همان، ٢١٢٥، «العفلة تكسب الاعتزاز و تدني من البوار».
- ٤٤٥) همان، ٣٧٥١.
- ٤٤٦) همان ٢٧٥٢، حضرت علي عليه السلام: «الامستيقظ من غفلته قبل نفاذ مدّته؟».
- ٤٤٧) انبياء، آيه ٢، «لاهيبة قلوبهم».
- ٤٤٨) انبياء آيه ١، «اقترب الناس حسابهم و هم في غفلةٍ معرضون».
- ٤٤٩) يونس، آيه ٧ و ٨ «ان الذين لا يرجون لقاءنا و رضوا بالحيوة الدنيا و اطمانوا بها و الذين هم عن آياتنا غافلون - اولئك ماؤنهم النار بما كانوا يكسبون».

- ٤٥٠) مريم، آية ٣٩ «اذ قضي الامر و هم في غفلة».
- ٤٥١) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٤٥٢) انبياء آية ٢، «لاهيّة قلوبهم».
- ٤٥٣) غررالحكم، ٥٩٧٣، «طوبى لمن لم تقتله قاتلات الغرور».
- ٤٥٤) كنز العمال، حديث ٤٢١٠٣.
- ٤٥٥) الخصال ٨/٣٤٢ حضرت محمد(ص): سبعة في ظل عرش الله عزوجل يوم لا ظل الا ظله... شاب نشأ في عبادة الله.
- ٤٥٦) غررالحكم ٨٢٨٨، «من اغترّ بالمهل اغتص بالأجل».
- ٤٥٧) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٤٥٨) فرازي از دعای كميل: «كم من ناء جميل لست اهلا له نشرته».
- ٤٥٩) صحيفه سجاديه، دعای ١٦: «كم من ذنب عطيتة علي».
- ٤٦٠) همان، «لأن ارتدع عن معصيتك المسخطه و أفلح عن سيئاتي المخلقة».
- ٤٦١) انقطار، آية ٦، «يا أيها الإنسان، ما عرك بريك الكريم».
- ٤٦٢) غررالحكم، ٣٦١١، حضرت علي عليه السلام: «الحذر، الحذر ايها المغرور، و الله لقد ستر حتى كآته قد عقر».
- ٤٦٣) تحف العقول، ١٥٠، حضرت علي عليه السلام: «إن من العصمة الا نعتروا بالله».
- ٤٦٤) تنبيه الخواطر ٧٢/٢، حضرت علي عليه السلام: ان من العرة بالله أن يصر العبد علي المعصية و يتمني علي الله المغفرة».
- ٤٦٥) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٤٦٦) سورهي حمد، آية ٥ «اياك نعبد و اياك نستعين».
- ٤٦٧) فرازي از دعای كميل: «انت اكرم من أن تُصيغ من ربيته».
- ٤٦٨) يس، آية ٦١ «ألا تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين».
- ٤٦٩) مريم، آية ٤٤ «يا ابت لا تعبد الشيطان ان الشيطان كان للرحمان عصياً».
- ٤٧٠) التوحيد ٢/٣٤، امام رضا(ع): «اول عبادة الله معرفته».
- ٤٧١) حجر، آية ٤٩، «نبي عبادي اني انا الغفور الرحيم».
- ٤٧٢) حديد، آية ٢١، «و الله ذو الفضل العظيم».
- ٤٧٣) بقره، آية ٢٠٧، «والله رؤف بالعباد».
- ٤٧٤) بقره، آية ١٨٦ «إذا سألك عبادي عني فإني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان».
- ٤٧٥) يس، آية ٦١ «و ان اعبدوني».
- ٤٧٦) مريم، آية ٦١، «جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب».
- ٤٧٧) ص، آية ٨٣، «قال فيعزتك لأعوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين».
- ٤٧٨) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٤٧٩) صحيفه سجاديه، دعای ١٢، «المستخيف، بحرمة ربه».
- ٤٨٠) حج، آية ١٧، «ان الله علي كل شيء شهيد».
- ٤٨١) صحيفه سجاديه، دعای ٣٢، «و لا تعزب عنك غيبات السرائر».
- ٤٨٢) صحيفه سجاديه دعای ٣٢، «و قد اشرف علي الخفايا الاعمال علمك».

٤٨٣) بقره، آیه ٢٠٤، «و يشهد الله علي ما في قلبه».

٤٨٤) فصلت، آیه ٦، «فاستقيموا اليه واستغفروه».

٤٨٥) مزمل، آیه ٢٠، «و استغفروا الله ان الله غفور رحيم».

٤٨٦) مفاتيح الجنان - مناجات شعبانیه.

٤٨٧) صحيفه سجاديه، دعای ٣١، «من ذنوب أدبرت لذاتها فذهبت و اقامت تبعاتها فلزمت».

٤٨٨) همان، دعای ١٦، «و كم من شائبة ألممت بها فلم تهتك عني سيرها و لم تغلذني مكروه سئارها.

٤٨٩) همان.

٤٩٠) همان، «لم ينهني ذلك عن حررت إلي سوء ما عهدت مني».

٤٩١) همان «و من أبعد مني من إستصلاح نفسه حين أنفق ما أحرقت علي من رزقك فيما نهيتني عنه من «معصيتك و من أبعد

عوراً في الباطل و أشد إقداماً علي السوء مني حين أقب بين دعوتك و دعوة الشيطان فأتبع دعوتك علي غير عمي مني في

معرفة به و لا ن يان من حفتي له؟»

٤٩٢) همان، دعای ٣١، «من تداولته أيدي الذنوب».

٤٩٣) اشاره به فرازي از دعای كميل: «الهي وهبني صبراً علي حر نارك فكيف أصير عن النظر إلي كرامتك».

٤٩٤) مفاتيح الجنان - مناجات شعبانیه: «الآ في وقت أيقظتني لمحبتيك».

٤٩٥) اشاره به فرازي از مناجات شعبانیه: «و ألبتت شبابي في سكرة التباعد منك».

٤٩٦) مفاتيح الجنان - دعای كميل: «اللهم لا أجد لذنوبي غافراً ولا لغبائحي ساتراً... غيرك».

٤٩٧) صحيفه سجاديه - دعای سي و يكم، صفحه ١٦٩ «و لا استمسك بي العطايا إلا عن فؤتك فقوني بقوة كافيته».

٤٩٨) صحيفه سجاديه - دعای ٣١، «اللهم و إني أتوب إليك من كل ما خالف إرادتك أو زال عن محبتك من خطرات قلبي و لحظات

عيني و حكايات لسانني توبة تسلم بها كل جارحة علي حياها من تبعاتك».

٤٩٩) فرازي از مناجات شعبانیه.

٥٠٠) ق، آیه ١٦ «نحن اقرب اليه من جبل الوريد».

٥٠١) نساء، آیه ١٧، «أجيب دعوة الداع إذا دعان».

٥٠٢) همان، «إذا سألك عبادي عني فإني قريب».

٥٠٣) واقعه، آیه ٨٥، «و نحن اقرب اليه منكم و لكن لا تبصرون».

٥٠٤) صحيفه سجاديه، دعای ٤٩، «عالمًا أنه لا يضطهد من أوي إلي ظل كنتفك».

٥٠٥) همان، «و لا يفرغ من لجا إلي معقل انيصارك».

٥٠٦) كهف، آیه ١١٠، «فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً».

٥٠٧) فرازي از مناجات شعبانیه.

٥٠٨) صحيفه سجاديه، دعای ٥٢، «تفرج عمن لازيك».

٥٠٩) همان، دعای ٤٥ «إن اعطيت لم تشب عطائك بمن».

٥١٠) همان، دعای ١٣ «يا من عنده نيل الطليات».

٥١١) همان، «يا من لا يبيع نعمة بالانمان».

٥١٢) همان، «يا من لا يكدر عطايه بالامتان».

- (٥١٣) همان، دعای ١٢، «یا من یستغنی به و لا یستغنی عنه».
- (٥١٤) همان، «یا من لا تغنی جرأته المسائل».
- (٥١٥) صحیفه سجادیه، دعای ٤٦، «یا من لا یحتقر اهل الحاجة الیه و یا من لا یخیب الملحین علیه، و یا من لا یجبه بالرد اهل الدآلة علیه».
- (٥١٦) همان، بآئك مفتوح للراغبین و جودك مباح للسائلین».
- (٥١٧) فرازی از مراجعات شعبانیه.
- (٥١٨) فرازی از دعای صباح، «الهی قلبی محجوب».
- (٥١٩) حائیه، آیه ٢٢، «و ختم علی سمعه و قلبه».
- (٥٢٠) كهف، آیه ٢٨، «ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه».
- (٥٢١) تغابن، آیه ١١، «و من یؤمن بالله یهد قلبه».
- (٥٢٢) شعراء، آیه ٨٩، «الآ من اتی الله بقلب سلیم».
- (٥٢٣) سوره ی فتح، آیه ٤، هوالذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزداد و ایماناً.
- (٥٢٤) صحیفه سجادیه، دعای ٩، «اعم ابصار قلوبنا عما خالف محبتك».
- (٥٢٥) همان، «واجعل همسات قلوبنا... فی موجبات نوابك».
- (٥٢٦) حجرات، آیه ١٢، «ولا یغتب بعضکم بعضاً».
- (٥٢٧) مدثر، آیه ٤٥، «وكنّا نخوض مع الخائضین».
- (٥٢٨) فتح، آیه ١١، «یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم».
- (٥٢٩) همزه، آیه ١، «وبل لكل همزة لمزه».
- (٥٣٠) نحل، آیه ١٠٥، «انما یفتري الكذب الذین لا یؤمنون بایات الله».
- (٥٣١) بقره، آیه ٨٢، «قولوا للناس حسناً».
- (٥٣٢) فرازی از مناجات شعبانیه.
- (٥٣٣) غافر، آیه ٥٢، «یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم».
- (٥٣٤) مناجات شعبانیه، «لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتك».
- (٥٣٥) سوره ی بقره، آیه ٣٦٤، لا یقدرون علی شیء مما کسبوا.
- (٥٣٦) اعراف، آیه ١٨٨، «قل لا املك لنفسی نفعاً و لا ضرراً الا ما شاء الله».
- (٥٣٧) فاطر، آیه ١٥، «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید».
- (٥٣٨) فرازی از مناجات شعبانیه.
- (٥٣٩) صحیفه سجادیه، دعای ٥٢، بآنه غافل لسكون عروقه و قلبه مفتون بکثرة النعم علیه،... و فتنه الهوی و استمكنت منه الدنیا.
- (٥٤٠) فجر، آیه ٢٩، «در میان بندگان داخل شو».
- (٥٤١) صحیفه سجادیه، دعای ٢٠، واسئلك عند الحاجة و آتضرع الیک عند المسکنة و لاتفتنی بالاستعانة بغيرك اذا اضطررت و لا بالخضوع لسؤال غیرك اذا افتقرت.
- (٥٤٢) همان، دعای ١١، واشغل قلوبنا بذكرك عن كل ذكر، والسنتنا بشكرك عن كل شكر و جوارحنا بطاعتك عن كل طاعة.

- ٥٤٣) صحيفه سجديه، دعای ٢١ «و فرغ قلبي لمحبتك».
- ٥٤٤) همان، دعای ١٠، «و اعم ابصار قلوبنا عما خالف محبتك».
- ٥٤٥) صحيفه سجديه، دعای ٥، «واكفنا وحشة القاطعين يصلتك».
- ٥٤٦) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٥٤٧) قسمتي از اذان.
- ٥٤٨) آل عمران، آيه ١٩٣، «ربنا اننا سمعنا مناديا ينادي للايمان ان آمنوا بربكم، فامنا».
- ٥٤٩) رعد، آيه ١٨، «لذين استجابوا لربهم الحسني».
- ٥٥٠) مائده، آيه ٥٨، «و اذا ناديتم الي الصلاة اتخذواها هزوا و لعباً».
- ٥٥١) ابراهيم، آيه ٤٤، «ربنا اخرنا الي اجل قريب نجب دعوتك و نتبع الرسل».
- ٥٥٢) نساء، آيه ١٧، «اجيب دعوة الداع اذا دعان».
- ٥٥٣) طه، آيه ١٤، «مرا پرستش كنيد».
- ٥٥٤) شوري، آيه ٤٧، «استجيبوا لربكم من قبل ان ياتي يوم لا مرد له من الله».
- ٥٥٥) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٥٥٦) صحيفه سجديه، دعای ١٢، «نعمة انعمت بها علي فقصرت في شكرها».
- ٥٥٧) همان، «امر امرت به فابطات عنه».
- ٥٥٨) همان، «نهني نهيتني عنه فاسرعت اليه».
- ٥٥٩) صحيفه سجديه، دعای ٣٩، «لا ان يكون ياسه قنوطاً».
- ٥٦٠) همان، «بل لقله حسناته بين سيئاته».
- ٥٦١) زمر، آيه ٥٢، قل يا عبادي الذين اسرفوا علي انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم.
- ٥٦٢) يوسف، آيه ٨٧، «انه لا يباس من روح الله الا القوم الكافرون».
- ٥٦٣) كنز العمال، ج ٥٨٦٩، رسول الله(ص): «الفاجر الراجي لرحمة الله تعالى اقرب منها من العابد المقنط».
- ٥٦٤) غررالحكم، «اعظم البلاء انقطاع الرجا».
- ٥٦٥) صحيفه سجديه، دعای ١١، «انك رحيم بمن دعاك».
- ٥٦٦) نهج البلاغه، خطبه ١٤٣، «اللهم فاسقنا غيثك و لاتجعلنا من القانطين».
- ٥٦٧) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٥٦٨) غرر الحكم، حضرت علي(ع): التقرب الي الله تعالى بمسألته و الي الناس بتركها.
- ٥٦٩) همان، «لاتسألوا الا الله سبحانه، فانه ان اعطاكم اكرمكم و ان منعكم خارلكم».
- ٥٧٠) ضحي، آيه ١٠، «و اما السائل فلا تنهر».
- ٥٧١) فرازي از مناجات شعبانيه.
- ٥٧٢) غرر الحكم، ٥٩٣٦، «طوبي لمن صمت الا من ذكر الله».
- ٥٧٣) غررالحكم ٥١٦٣، «ذكر الله شيمة المتقين».
- ٥٧٤) غررالحكم ٣٢٢، «الذكر مجالسة المحبوب».

٥٧٥) جمعه، آيه ١٠، «واذكروا لله كثيراً لعلكم تفلحون».

٥٧٦) رعد، آيه ٢٨، «الابذكر الله تطمئن القلوب».

٥٧٧) منافقون، آيه ٩، «يا ايها الذين امنوا، لاتلهكم اموالكم و لا اولادكم عن ذكر الله و من يفعل ذلك اولئك هم الخاسرون».

٥٧٨) انفال، آيه ٢، «انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم».

٥٧٩) فراهي از مناجات شعبانيه.

٥٨٠) اعراف، بخشي از آيه ١٧٢.

٥٨١) آل عمران، آيه ٧٧، «ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانه ثمناً قليلاً اولئك لا خلاق لهم في الآخرة و لا يكلمهم الله و لا ينظر اليهم

يوم القيمة و لا يزكهم و لهم عذاب اليم».

٥٨٢) بقره، آيه ٢٧، «الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل... اولئك هم الخاسرون».

٥٨٣) يس، آيه ٦٠، «الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان، انه لكم عدو مبين و ان اعبدوني هذا صراط مستقيم».

٥٨٤) بقره، آيه ٤٠، «اوفوا بعهدى اوف بعهدكم».

٥٨٥) فتح، آيه ١٠، «و من اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجراً عظيماً».

٥٨٦) فراهي از مناجات شعبانيه.

٥٨٧) نمل، آيه ٤٠، «قال هذا من فضل ربي ليبلوني أشكر ام أكفر».

٥٨٨) صحيفه سجديه، دعاء ٣٧، «فأشكر عبادك عاجز عن شكرك».

٥٨٩) نمل، آيه ٤٠، «و من شكر فأنما يشكر لنفسه و من كفر فأن ربي غني كريم».

٥٩٠) اعراف، آيه ١٧، «ولاتجد اكثرهم شاكرين».

٥٩١) غرر الحكم، «شكر المؤمن في عمله».

٥٩٢) بحار الانوار، ج ٧١، ص ٤٠، امام صادق(ع): «شكر النعمة اجتناب المحارم».

٥٩٣) فراهي از مناجات شعبانيه.

٥٩٤) يس، آيه ٦١، «أن لاتعبد والشيطان انه لكم عدو مبين».